

صنعتی شدن و توسعه دیدگاه‌های نظری

نوشته رای جنکینز

ترجمه دکتر طاهره قادری

«چکیده»

این مقاله دو دیدگاه نظری رقیب را در مورد توسعه بررسی می‌کند: دیدگاه ساختارگرا و دیدگاه نولیبرال. هر یک از این دو دیدگاه در زمانهای متفاوت نفوذ قابل توجهی در تفکر توسعه داشته‌اند. محور اصلی تضاد بین دو دیدگاه، نقشی است که دولت باید در توسعه اقتصادی ایفا کند. به نظر ساختارگراها دولت باید در کلیه فعالیت‌های اقتصادی مشارکت فعالانه‌ای داشته باشد تا بتوان بر مسایل عقب ماندگی اقتصادی فایز آمد اما نولیبرالها نقش عمده را در این

* این مقاله ترجمه یک فصل از کتاب صنعتی شدن و توسعه، نوشته رای جنکینز (Rhys Jenkins) و ویراسته Dave Wield et.al. است که به وسیله دانشگاه آکسفورد در سال ۱۹۹۲ م. منتشر شده است. فصول مختلف این کتاب درباره «صنعتی شدن و توسعه» نگرش یافته‌اند لیکن هر یک از فصول آن می‌تواند جداگانه مطالعه فرارگیرد و ضرورتی به مطالعه فصول دیگر نیست.

** عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

رابطه به بازار واگذار می‌کنند. نویسنده در این مقاله ابتدا به بررسی مختصر تاریخ «تحول تفکرات توسعه» و سپس در تحلیل هر یک از این دو دیدگاه به بررسی عناصر اصلی این نظریه‌ها و سیاستهای پیشنهادی هر یک جهت تدوین برنامه‌های توسعه پرداخته است. استناد به آخرین اطلاعات - تا پایان دهه ۱۹۸۰ م. - بحثهای مطرح شده در این مقاله را از غنای بیشتری برخوردار ساخته است.

۱ - تفسیر صنعتی شدن

مسأله صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه و موفقیت نسبی برخی از آنها، از جمله برزیل و کره جنوبی در این امر مهم و عدم موفقیت برخی دیگر، سؤالات مختلفی را در این زمینه پدید آورده است. مانند:

۱ - چرا این کشورهای خاص، سریعتر از بقیه کشورها در صنعتی شدن موفق شدند؟
 ۲ - آیا آنها از نقطه نظر تاریخی و یا وضعیت جغرافیایی خویش از امتیاز خاصی برخوردار بودند؟

۳ - آیا کلید درک موفقیت صنعتی آنها را باید در سیاستهایی یافت که دولتهایشان در پیش گرفتند؟

۴ - همچنین چرا در طول دهه ۱۹۸۰، کره جنوبی قادر به ادامه گسترش صنعتی خود بود، اما برزیل از یک دهه بحران اقتصادی در رنج بود؟

برای پاسخ به این سؤالات به چیزی بیش از توصیف تجربیات این دو کشور نیاز داریم. ما باید به تبیین آن تجربیات پردازیم. قطعاً تبیینها در این مورد به طور قابل توجهی از یکدیگر تفاوت می‌کند. برای مثال، دو نقل قول زیر در مورد کره جنوبی، در دوره اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد را با هم مقایسه کنید:

«در این رشد قابل توجه به وسیله آمیزش مجموعه‌ای از سیاستهای دولتی

مناسب و تلاشهای داخلی که از سطح بالای منابع انسانی و یک موقعیت

خارجی مطلوب بهره گرفت، به دست آمد...

در مجموع سیاستهای خود، دولت به آزاد سازی شیوه‌های رایج تجارت خارجی پرداخت تا بتواند تولید برای بازار صادرات را به همان اندازه تولید برای بازار داخلی جذاب سازد. سایر سیاستهای دولتی نیز عمده‌اً به گونه‌ای انتخاب شد تا به بهبود تخصیص منابع بینجامد. تحریف قیمتها^۱ از میان برداشته شد و قیمتها به بازتابی از هزینه‌های واقعی نزدیکتر شد.» (مایر ۱۹۸۴: ۵۹)^۲

«کره یک نمونه از آن کشورهایی است که بسیار سریع رشد کرد و در عین حال قواعد عمومی عقل اقتصادی متعارف را نیز نقض کرد. ... در کره به جای اینکه مکانیزم بازار به تخصیص منابع پردازد و سرمایه‌گذاری خصوصی را هدایت کند، دولت اکثر تصمیمات محوری را در مورد سرمایه‌گذاریها گرفت. به جای اینکه شرکتها در یک ساخت بازار رقابتی عمل کنند، هر یک از آنها با درجه فوق‌العاده‌ای از کنترل بازار عمل کردند و در مقابل رقابت خارجی، مورد حمایت قرار گرفتند... نه تنها کره قیمتهای «نسبی» را درست» نکرده است، بلکه آنها را عمده‌اً «نادرست» نیز ساخته است.» (آمسدن^۳، ۱۹۸۹: ۱۳۹)

این نقل قولها تصویر آنچنان متفاوتی از کره به دست می‌دهد که گویی مایر و آمسدن از دو کشور متفاوت برای مثال از کره شمالی و کره جنوبی سخن می‌گویند. اما این گونه نیست، آنها هر دو رشد فوق‌العاده کره جنوبی در طول کم و بیش سه دهه، یعنی از دهه ۱۹۶۰ به بعد را مورد بحث قرار داده‌اند.

مایر، کره جنوبی را به عنوان یک نمونه از کشوری که از دکترین اقتصادی منطقی و دقیقی پیروی می‌کند و از فواید آن نیز بهره‌برداری کرده است در نظر می‌آورد. نقش دولت به تدارک شرایطی که در درون آن بنگاههای سرمایه داری خصوصی و بازار بتوانند عمل کنند محدود شده است. در تجارت، آزاد سازی صورت گرفته و قیمتها به وسیله نیروهای بازار تعیین شده

1 - Price Distortion

2 - Meier

3 - Amsden

است.

در مقابل برای آسودن، دولت عامل کلیدی در توسعه کرده بوده است که نه در تطابق با عقل اقتصادی متعارف که بر نقش بازارهای آزاد تأکید می‌ورزد بلکه در مخالفت مستقیم با آن عمل کرده است. قیمتها، عمداً تحریف شده و دولت نقش مرکزی را در تخصیص منابع داشته، در حالی که تولید داخلی در مقابل رقابت خارجی مورد حمایت قرار گرفته است. فقط در مورد کره جنوبی نیست که می‌توان تبیینهای متناقضی را یافت. نقطه نظرهایی را که در مورد «معجزه» برزیلی، یعنی دوره رشد اقتصادی سریع متعاقب کودتای نظامی ۱۹۶۴ در زیر می‌آید با یکدیگر مقایسه کنید:

«جهت دادن دوباره سیاستهای اقتصادی که در برگیرنده درجات گوناگونی از آزاد سازی بازار^۱ کالاها و بازار مالی بود یک عقب نشینی محتاطانه از سیاستهای اقتصادی خودبسنده^۲ دهه ۱۹۵۰ و حرکت به طرف یک استراتژی اقتصادی بیشتر رو به خارج را ایجاد کرد. انتظار می‌رفت که این سیاستهای آزاد سازی رو به بازار^۳ بهره بسیار مطلوبی از نقطه نظر احیاء نرخ بالای رشد اقتصادی ایجاد کند... در طول این دوره به طور کلی مکانیزم بازار تقویت شد و سیاستهای دولت از طریق این مکانیزم عمل کردند.» (تایلور^۴، ۱۹۸۱: ۵ و ۱۳)

«رشد بخش دولتی، مهمترین تغییر ساختاری در مالکیت صنایع در طول دوره «معجزه» اقتصادی بود، از نقطه نظر کمی، دولت به صورت مهمترین منبع سرمایه به کار انداخته شده در آمده است، دولت، در کنار مشارکت کار فرمای^۵ خود، به طور اساسی در ایجاد پیمانهای بین دول اهمیت داشته است. البته، نهایتاً فشار جنبه هدایتی دستگاه دولتی در بسط و گسترش شرکتهای سهامی

1 - Market Liberalization

2 - Autarchic Economic policy

3 - Market - Oriented

4 - Tyler

5 - Entrepreneurial Contribution

مشترک بین سرمایه‌های محلی و خارجی، حتی وقتی که بنگاه‌های دولتی مستقیماً به عنوان یک شریک درگیر نیستند، دارای اهمیت بوده است.»
(ایوانزا، ۱۹۷۹: ۲۷۸)

مثل مورد کره جنوبی در اینجا نیز اختلاف مشخصی بین نویسندگانی مانند تایلور که نقش آزاد سازی بازار و یک استراتژی بیشتر رو به خارج و کمتر حمایت گرانه را مورد تأکید قرار می‌دهند، و نویسندگانی مانند ایوانزا که نقش محوری ایفا شده توسط دولت را در توسعه برزیل، از طریق مداخله آن در تخصیص منابع و وساطت آن در روابط با اقتصاد بین‌المللی مورد تأکید قرار می‌دهند، وجود دارد.

سؤال این است که چرا تجربه‌های مشابه توسعه صنعتی این دو کشور این گونه متفاوت تفسیر شده است. این نویسندگان به وضوح نشان داده‌اند که واقعیتها به خودی خود سخن نمی‌گویند بلکه آنها از روزنه دیدگاههای نظری خاص در نظر آورده می‌شوند. دیدگاههای مختلف، واقعیتهای متفاوتی را در یک موقعیت محوری و دیگر واقعیتها را در یک موقعیت حاشیهای قرار می‌دهند.

این تعبیر و تفسیرهای متباین چه در مورد کره جنوبی و چه در مورد برزیل، بر دو مسأله کلیدی در استراتژی توسعه تمرکز دارند. اولی نقش دولت است. آیا دولت در این کشورها فقط چهار چوبی را فراهم کرد که در درون آن به مکانیزم بازار اجازه عملکرد داده شد، یا اینکه دولت نقش بسیار فعالتری داشت و مستقیماً در تخصیص منابع مداخله کرد؟ دومین مسأله، به رابطه بین اقتصاد محلی و اقتصاد جهانی مرتبط می‌شود. آیا این بازگذاشتن درهای اقتصاد به روی نیروهای بازار بین‌المللی و رقابت بود که به صورت کلید راه‌گشای صنعتی شدن درآمد، یا اینکه حمایت دولت از تولیدات داخلی و سرمایه‌های محلی بود که رقابت‌پذیری بین‌المللی را پایه ریزی کرد؟

برای درک چنین تفسیرهای متفاوتی از توسعه برزیل و کره جنوبی باید مسیری را که نظریه توسعه در آن تطوّر یافته است و بخصوص دو دیدگاه عمده را که در تقابل با یکدیگر قرار دارند

مورد بررسی قرار دهیم؛ یکی رویکرد ساختارگرا^۱ و دیگری نو-لیبرال^۲. هر یک از این دو رویکرد در نقل قولهای فوق نمود یافته است و هر یک تفسیرهای متضادی از مسائل توسعه ارائه داده‌اند.

این مقاله به بررسی دقیق هر دو رویکرد و سیاستهای پیشنهادی که هر دیدگاه موجد آن است، می‌پردازد. اما قبل از پرداختن به این امر، مفید خواهد بود که به زمینه تاریخی چگونگی تطوّر نظریه‌های توسعه بپردازیم.

۲- تغییراتی در تفکر به توسعه

در اوایل دهه ۱۹۹۰، رویکرد مسلط به مسائل توسعه، همان گونه که به وسیله اعلامیه‌های رسمی و سیاستهای پیشنهادی بانک جهانی، به عنوان مهمترین دفتر توسعه بین المللی جهان، نشان داده شده است بر اهمیت نیروهای بازار و ضرورت بهره‌گیری کشورهای در حال توسعه از فرصتهای بازار جهانی، تأکید می‌کند. در درون چنین چهارچوبی، نقش دولت این است که محیط مناسبی را فراهم کند تا ابتکارات شخصی بتواند در آن شکوفا شود.

این نظر همواره در تفکرات مربوط به توسعه مسلط نبوده است. در واقع در طول کم و بیش دو دهه بعد از جنگ جهانی دوم، زمانی که توسعه جهان سوم به صورت یک حوزه عمده مورد نگرانی و مطالعه درآمد، نظراتی کاملاً مخالف این نظر رایج بود. توسعه اقتصادی به عنوان امری که به طور طبیعی ایجاد می‌شود در نظر آورده نمی‌شد بلکه چیزی بود که فقط از طریق مداخله فعالانه دولت می‌توانست به دست آید. علاوه بر آن، این اعتقاد وجود داشت که مبادلات بین المللی بین کشورهای فقیر و غنی به سمت افزایش نابرابری بین المللی تمایل دارد.

۱-۲- خاستگاههای نظریه توسعه

توجه و علاقه اولیه به مسائل توسعه در جهان توسعه یافته همزمان با استقلال کشورهای

آفریقایی و آسیایی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم پدید آمد. تا دهه ۱۹۴۰، در غرب علاقه کمی از نقطه نظر آکادمیک به مسائل توسعه این مناطق وجود داشت. نقش آنها به خوبی در درون امپراطوریهای استعماری تعریف می شد. توسعه با استثمار منابع طبیعی آنها و گشودن بازارهایشان به نفع «کشور مادر»، یکی انگاشته می شد و بالابردن سطح زندگی توده های مردم استعمار شده از اولویت برخوردار نبود.

اقتصاد دانان کلاسیکی مثل اسمیت، ریکاردو و مارکس مسائل انباشت سرمایه و رشد را به طور فشرده مورد مطالعه قرار داده بودند، اما مطالعات آنها همیشه بر توسعه اقتصادهای سرمایه داری غربی، بخصوص انگلستان تمرکز داشت و نه توسعه اقتصادهای جهان غیر اروپایی.

البته استثناءهایی نیز وجود داشت. یکی از اقتصاددانان به نام لیست^۱ در حالی که با این مساله روبه رو بود که چگونه یک کشور نسبتاً عقب مانده، مثل آلمان توانست خود را به پای رهبر جهان در قرن نوزدهم یعنی بریتانیا برساند، مباحثی را در جهت حمایت از «صنایع نوپا»^۲ تدوین کرد که بعدها در زمینه کشورهای جهان سوم نیز مورد استفاده قرار گرفت. با این حال آن مباحث بر توسعه سرمایه داری در اروپا تمرکز داشتند.

فرآیندهای متعددی ترکیب شدند تا نظریه توسعه در موقعیت بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم توسعه یابد. تعداد روبه افزایش دولتهای مستقل در آسیا و آفریقا، بازاری برای اظهار نظر در مورد استراتژیهای توسعه ایجاد کرد. حتی در آمریکای لاتین، جایی که دولتهای مستقل از اوایل قرن نوزدهم به این طرف وجود داشته اند سقوط صادرات کالاها و مواد اولیه در طول دوران رکود بزرگ منجر به آن شده بود که سیاستهای سنتی بازار آزاد که بر نظریه اقتصادی راست آئین^۳ جهان توسعه یافته، مبتنی بود به زیر سؤال برده شود. بنابراین صحنه برای پدیدار شدن نظریه توسعه آماده شده بود.

1 - List

2 - Infant Industries

3 - Orthodox

۲-۲. سالهای ۶۵-۱۹۴۵: راست آئینی بعد از جنگ

نوع خاص نظریه توسعه که بر بحثهای مربوط به مسائل جهان سوم از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ مسلط بود با عنوان ساختارگرایی^۱ معروف شده است. همان گونه که از این واژه برمی آید این نظریه با ساختارهای اجتماعی و اقتصادی اساسی سروکار دارد و توسعه اقتصادی را مستلزم تغییراتی در این ساختارها می بیند.

ساختارهای اقتصادی اشاره دارند به:

● وزن فعالیتهای مختلف، مانند کشاورزی، معدن، صنایع کارخانه‌ای و خدمات، در درون اقتصاد.

● پیوند و روابط کشور با اقتصاد جهانی (آن کشور چه محصولاتی را وارد و صادر می کند؟ سرمایه گذاری خارجی در آن کشور چه نقشی را ایفا می کند؟).

● سطوح بهره وری در فعالیتهای مختلف.

● نوع و مقیاس بنگاه‌های اقتصادی.

ساختارهای اجتماعی در برگیرنده مالکیت و کنترل منابع است. برای مثال وقتی اقتصاددانان یا جامعه شناسان از ساختارهای کشاورزی صحبت می کنند، معمولاً منظور آنها این است:

● چه کسی زمین را کنترل می کند و این کنترل چگونه دوام می یابد؟

● تولید کشاورزی چگونه سازماندهی می شود (چه کسی، چه چیزی را، چگونه و برای چه کسی تولید می کند؟).

● منافع تولید محصولات و گلّه و دام چگونه و به وسیله چه کسی محقق می شود؟

از بسیاری جهات، ساختارگرایی فرزند زمان خود بود. رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ و پذیرش عقاید کینز^۲ در انگلستان و ایالات متحده، اعتقاد سنتی به بازار آزاد را تضعیف کرده بود. نقش محوری بسیار بیشتری در اداره اقتصاد به دولت داده می شد و به عنوان عامل عمده در فایق آمدن بر "موانع ساختاری" برای رشد اقتصادی در نظر آورده می شد.

جای تعجب نیست که دولتهای جهان سوّم نیز به صورت محوری، جهت فائق آمدن بر مسائل بسیار عظیم عقب ماندگی اقتصادی دیده می شدند. فقط در صورتی که دولت یک نقش فعال ایفا می کرد، صنعتی شدن و یک نرخ شدیداً افزایش یافته انباشت سرمایه که برای توسعه اقتصادی ضروری و اساسی تلقی می شد، قابل دسترسی بود. اینکه دولتها دقیقاً چه نقشی را باید ایفا می کردند از یک کشور به کشور دیگر تفاوت می کرد. در آمریکای لاتین، حمایت از صنایع داخلی و تدارک امکانات زیر بنایی مورد تأکید قرار گرفت. در هند، جایی که مدل شوروی بیشتر نفوذ داشت، مالکیت دولتی به صورت گسترده تر وجود داشت و برنامه ریزی به عنوان کلید رشد اقتصادی در نظر آورده می شد.

به هر حال در این زمینه، بر روی شماری از نکات اساسی توافق نظر وجود داشت :

۱- نیروهای بازار به تنهایی در ایجاد توسعه اقتصادی ناموفق بوده اند بنابراین دولت باید فعالانه در ارتقاء آن تلاش کند.

۲- توسعه باید به وسیله متحول کردن اقتصادهای با وجه غالب کشاورزی به اقتصادهای صنعتی، تحقق یابد.

۳- رشد اقتصادی و تحول ساختاری آن، نیازمند افزایش سطح سرمایه گذاری در اقتصاد است.

نکته آخر به خوبی با نظرات مورخ اقتصادی، روستو^۱ که افزایش سطح سرمایه گذاری به سطح ۱۰ تا ۱۲ درصد از درآمد ملی را جهت «خیز اقتصادی» ضروری می دانست (روستو، ۱۹۶۰)، و همچنین با مدلهای رشد اقتصاد دانانی مانند هارود^۲ و دومار^۳ که در آن سرمایه گذاری یک نقش کلیدی ایفا می کند، سازگاری دارد.

در این دوره، استراتژی مسلط توسعه جهان سوّم، «صنعتی شدن از طریق جانشینی واردات» بود. برای ترغیب تولید انواع کالاهای صنعتی در داخل، موانع حمایتی علیه کالاهای وارداتی رقیب بر پا شدند.

این امر، غالباً با تولید کالاهای مصرفی بی دوام و ساده مثل پوشاک و کفش آغاز شد و به طرف کالاهای مصرفی بادوام و پیچیده‌تر مثل وسایل برقی منزل و اتومبیل و کالاهای واسطه‌ای مثل فولاد و مواد شیمیایی پیش رفت. دولتها همچنین به وسیله اعطای امتیازات تشویقی به سرمایه‌گذاران خارجی در صنایع کارخانه‌ای و با سرمایه‌گذاری در برنامه‌های جاده‌سازی و تولید انرژی به حمایت از این استراتژی پرداختند. اغلب اوقات، هزینه‌های دولتی بسیار فراتر از درآمد دولت بود اما این مسأله عمده‌ای به حساب نمی‌آمد زیرا سرمایه‌گذاری، موجب در آمد اضافی در آینده می‌شد.

در این زمینه، این نکته را باید در نظر داشته باشیم که رشد اقتصادی جهان سوّم در این دوره از انتظارات اغلب اقتصاددانان بسیار فراتر رفت. بعد از جنگ جهانی دوّم، صنعت در جهان با نرخ بی سابقه‌ای رشد کرد و جهان سوّم نیز در این رشد، سهیم بود.

۳-۲- سالهای ۸۰-۱۹۶۵: از هم پاشیدن وفاق

به رغم موفقیت قابل توجه از نقطه نظر رشد اقتصادی، اندیشه‌های ساختارگرا در دهه ۱۹۶۰ در معرض انتقادهای فزاینده‌ای قرار گرفت. سیاست جانشینی واردات که در ابتدا به عنوان یک دستور العمل ساده برای تغییرات ساختاری و آزاد سازی اقتصاد ملی از قید نظام بین‌المللی در نظر آورده شده بود، زمانی که واردات ساده به وسیله تولیدات داخلی جایگزین شد و تولید کالاهای باقی مانده که به سرمایه‌گذاری وسیع و تکنولوژی به طور فزاینده پیچیده‌ای نیاز داشت، بسیار مشکلتر شد. رشد اقتصادی در ریشه کن کردن فقر توده‌ها در جهان سوّم شکست خورد. همان گونه که تشریفات اداری دولتی گسترش پیدا کرد، این هشیاری افزایش یافت که دولتها همیشه در جهت "منافع ملی" عمل نمی‌کنند.

سه جریان عمده انتقاد را که وفاق بعد از جنگ جهانی دوّم در راستای آنها در هم شکست می‌توان از هم تمیز داد. دو انتقاد اوّل از درون «مکتب ساختارگرا» برخاست، در حالی که جریان انتقادی سوّم، دوباره روی آوردن به راه حل‌های بازار را برای توسعه از سرگرفت.

۱- ۳- ۲- نظریه وابستگی^۱

چالش^۲ عمده نسبت به ایده‌های ساختارگرا از سوی نظریه وابستگی در آمریکای لاتین مطرح شد. این نظریه بحث خود را بر شکست سیاست جانشینین واردات در ایجاد یک اقتصاد ملی مستقل و فقدان یک «بورژوازی ملی» که توسعه اقتصادی را رهبری کند، متمرکز می‌کرد. چنین استدلال می‌شد که سیاست جانشینین واردات منجر به آن شده است که شرکتهای فراملیتی، بیشتر بخشهای پویای اقتصاد را تحت کنترل خود در آورند و کارخانه‌داران محلی به سرمایه بین‌المللی «وابسته» شوند.

خطوط متفاوتی در درون نظریه وابستگی وجود دارد از جمله مارکسیستهایی مثل آندره گوندر فرانک^۳ و تئوتونیو دوس سانتوس^۴ و ساختارگرایان از توهم رهیده‌ای همچون سلسو فورتادو^۵ و اسوالدو سانکل^۶ که در گذشته برای کمیسیون اقتصادی ملل متحد برای آمریکای لاتین (اکلا)^۷ کار کرده بودند. آنها در جریان انتقاد خود از استراتژیهای ساختارگرا در طول دهه ۱۹۵۰ به یکدیگر نزدیک شدند و سپس نظراتشان در سایر قسمت‌های جهان سوم به کار برده شد.

۲- ۳- ۲- نیازهای اساسی^۸

سایر ساختارگراها نیز، تقریباً به طور همزمان، پیامدهای اجتماعی توسعه بعد از جنگ جهانی دوم را به زیر سوال بردند این گروه شامل هانس سینگر^۹ و دادلی سیرز^{۱۰} و عده‌ای دیگر بود. این نویسندگان در بحثهای خود بر این نکته تأکید داشتند که چگونه رشد اقتصادی

1 - Dependency Theory

2 - Challenge

3 - Andre Gunder Frank

4 - Theotonio dos Santos

5 - Celso Furtado

6 - Osvaldo Sunkel

7 - Economic Commission for Latin America (ECLA)

8 - Basic Needs

9 - Hans Singer

10 - Dudley Seers

در ایجاد اشتغال کافی و در جذب نیروی کار رو به افزایش در جهان سوّم شکست خورده و نابرابری فزاینده درآمدها و فقر را در بسیاری از کشورها به وجود آورده است.

این نظریات در تعدادی از گزارشهای دفتر بین‌المللی کار^۱ در اوایل دهه ۱۹۷۰ منعکس شد. این گزارشها بر مسأله اشتغال در جهان سوّم متمرکز بود و استراتژی «نیازهای اساسی» را که تهیّه و تدارک یک سطح حدّ اقل زندگی برای فقیرترین گروهها بود مورد تأکید و تشویق قرار می‌داد. «نیازهای اساسی» شامل غذا، سرپناه، پوشاک و دسترسی به خدمات ضروری مثل آب آشامیدنی سالم، خدمات بهداشتی و تخلیّه فاضلاب، حمل و نقل، خدمات درمانی و تعلیم و تربیت می‌شد.

برای این نویسندگان، تنها رشد اقتصادی و تغییرات ساختاری اهمیّت داشت اما کافی نبود. توسعه، نیازمند توجّه به الگوی توزیع درآمد و سطح زندگی مردم فقیر هم بود. در حالی که ساختارهای اولیه اعتقاد داشتند که منافع رشد اقتصادی به تدریج به طرف تمام اعضای جامعه سرازیر خواهد شد، رویکرد «نیازهای اساسی» صریحاً این نظر را رد کرد.

۳-۳-۲- نو- لیبرالیسم

سوّمین جریان انتقاد به ساختارگراها، مبتنی بر احیاء راست آئینی اقتصادی سنتی^۲ بود، که تأکید داشت چگونه بیشتر کشورهای جهان سوّم در بهره‌گیری از فرصتهای ایجاد شده از رشد سریع تجارت بین‌المللی، ناموفق بوده‌اند. این منتقدین همچنین به عدم کارایی که با سیاست جاننشینی واردات و مداخله گسترده دولت در امور همراه بود، اشاره می‌کردند.

تعدادی از مطالعات پرنفوذ در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، به وسیله سازمان توسعه و همکاری اقتصادی^۳ (OECD)، بانک جهانی و بنگاه ملی برای تحقیقات اقتصادی^۴ مستقر در آمریکا، عدم کارایی صنعتی شدن از طریق سیاست جاننشینی واردات، و در نتیجه

1 - International Labour Office

2 - Traditional Economic Orthodoxy

3 - Organization For Economic Cooperation and Development

4 - National Bureau for Economic Research

تخصیص نادرست منابع را به کمک اسناد و مدارک نشان داد. تقریباً در همین زمان مثالهای هنگ کنگ، تایوان، کره جنوبی و سنگاپور به طور روز افزونی به این منظور ذکر می‌شد که نشان داده شود چگونه کشورهایی که برگسترش صادرات تأکید کردند، توانستند به رشد اقتصادی سریعی دست یابند.

بنابراین صحنه برای ظهور نو- لیبرالیسم به عنوان راست آئینی جدید در توسعه آماده شد بود. اما قبل از وقوع این امر چند بار، جریان از مسیر خود منحرف شد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ به نظر می‌رسید که رویکرد نیازهای اساسی و نظریه وابستگی در حال پیشرفت هستند. موفقیت کشورهای عضو اوپک در افزایش شدید قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ منجر به افزایش اعتماد به خود و توان دولتهای جهان سوّم در روابط اقتصادی بین‌المللی شد. به دنبال اجلاس سران دولتهای غیر متعهد در الجزایر در سال ۱۹۷۳، مجمع عمومی سازمان ملل رسماً بیانیه و برنامه عملی در مورد استقرار یک نظم اقتصادی نوین بین‌المللی را در ماه مه ۱۹۷۴ صادر کرد. بعد از آن، در همان سال سازمان ملل، منشور وظایف و حقوق اقتصادی دولتها را پذیرفت.

این نقطه اوج ملی‌گرایی اقتصادی جهان سوّم بود که سعی داشت امور اقتصادی بین‌المللی را تجدید بنا کند تا منافع کشورهای جنوب را بیشتر منعکس سازد. هر چند که به زودی روشن شد که گذراندن قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل یک امر است، اما تغییر شیوه‌ای که در آن اقتصاد جهانی عمل می‌کند کاملاً امر دیگری است. توان کشورهای عضو اوپک در عمل به عنوان یک کارت، جهت افزایش قیمت نفت به شرایط بسیار خاصی وابسته بود که برای سایر کالاها قابل تکرار نبود و به طور کلی قدرت چانه زنی^۱ جهان سوّم در روابط اقتصادی بین‌المللی ضعیف باقی ماند.

یک پاسخ به مسائلی که به وسیله دولتهای جهان سوّم مطرح شده بود گزارش برانت^۲ بود که در سال ۱۹۸۰ انتشار یافت. در این گزارش، «کمیسیون مستقل مسائل بین‌المللی توسعه» سعی داشت با تأکید بر منافع متقابل کشورهای شمال و جنوب، بعضی از تقاضاهای دولتهای

جهان سوم را نیز تامین کند، اما مدافعین نظم اقتصادی نوین بین المللی بیشتر یک موضع مقابله جویانه داشتند. بسیاری از اعضای این کمیسیون از رهبران عمده کشورهای غربی بودند. برای مثال ویلی برانت، صدر اعظم سابق آلمان غربی، ادوارد هیث^۱ نخست وزیر سابق انگلستان، و الاف پالمه^۲ نخست وزیر سوئد از آن جمله اند.

به هر حال تا هنگامی که آن گزارش به چاپ برسد، مسیر وزش باد تغییر کرده بود. مارگارت تاچر به نخست وزیری انگلیس رسیده بود و رونالد ریگان هم برای کاخ سفید انتخاب شده بود.

نظرات اصلاح گرای^۳ کینز که جوهره اصلی گزارش برانت را تشکیل می داد دیگر در کشورهای توسعه یافته داشت از مد می افتاد و طولی نکشید که رویکرد نولیبرالی در سطح بین المللی بار دیگر احیاء شد.

۲-۴-۱۹۸۰: راست آئینی جدید

این فقط جو سیاسی و فکری نبود که در طول دهه ۱۹۸۰ در غرب تغییر کرد بلکه زمینه بین المللی برای توسعه جهان سوم نیز به طور با اهمیتی تغییر یافت. در اوایل دهه ۱۹۸۰ قیمت مواد اولیه صادر شده توسط کشورهای کمتر توسعه یافته شدیداً کاسته شد. حتی تولید کنندگان نفت که توانسته بودند قیمتها را یک بار دیگر در سال ۱۹۷۹ افزایش دهند، قادر نبودند سطح بالای قیمت را برای صادرات خود در طول دهه ۱۹۸۰ حفظ کنند.

مهمترین عامل بین المللی که توسعه را در طول دهه ۱۹۸۰ تحت تأثیر قرار می داد بحران «بدیهها»^۴ بود. این امر، نه تنها منجر به رکودی جدی در بسیاری از کشورهای مقروض جهان سوم شد بلکه همچنین به این معنی بود که آنها وقتی اعتبار بانکی شان از بین رفت ناگزیر شدند تا جهت حمایت مالی به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی روی آورند. این امر، قدرت چانه زنی بین المللی این کشورها را تضعیف کرد و اهرمهایی را جهت نفوذ بر

1 - Edward Heath

2 - Olaf Palme

3 - Reformist

4 - Debt Crisis

سیاستهای اقتصادی آنها در اختیار نهادهای مالی بین‌المللی قرار داد.

در چنین وضعیتی، جای تعجب نبود که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که تحت سلطه کشورهای توسعه یافته قرار دارند از سیاستهایی دفاع کنند که در آن زمان مورد پسند دولتهایشان بود. این سیاستها شامل اقدامات پول‌گرا^۱ جهت پائین آوردن نرخ تورم، کاهش هزینه‌های عمومی دولت جهت از بین بردن کسری بودجه و یک نقش اقتصادی تقلیل داده شده برای دولت بود. به علاوه، در حالی که سیاست حمایت از تولیدات داخلی در اروپا و آمریکای شمالی گسترش داشت، دولتهای جهان سوم با اصرار ترغیب می شدند که موانع تجاری حمایت‌گرای^۲ خود را تقلیل دهند و بیشتر بر صادرات تاکید کنند. این گونه گفته می‌شد که کشورهای جهان سوم نیاز عاجل به افزایش صادرات دارند تا بتوانند ارز لازم برای پرداخت بهره بدهیهای خارجی خود را به دست آورند.

به این ترتیب از اوایل دهه ۱۹۸۰، رویکرد نو-لیبرال بر بحثهای مربوط به سیاستهای توسعه مسلط شد، اما این به معنی کنار زدن همه رویکردهای دیگر نبود. نظریه ساختارگرا و شاخه رادیکال‌تر آن یعنی نظریه وابستگی، هر دو از دهه ۱۹۶۰ به این طرف تطور یافته‌اند. دیگر این اعتقاد در سطح گسترده‌ای وجود ندارد که وابستگی سیاسی و اقتصادی، علت اساسی توسعه نیافتگی است و تلاش جهت ساختن یک نظریه عمومی توسعه نیافتگی تا حدود زیادی کنار گذاشته شده است. با وجود این تمرکز نظریه وابستگی بر تعادل بین جهان سوم و اقتصاد جهانی همچنان نفوذ پر اهمیت خود را بر این بحثها حفظ کرده است. این نقطه نظر در کارهای کسانی که در مورد «توسعه وابسته»^۳ به نگارش پرداخته و ضدیت دیرین «وابستگی» و «توسعه» را به نفع به کارگیری «وابستگی» به عنوان مجموعه روشهایی جهت تحلیل موقعیت خاص اقتصادهای ویژه جهان سوم، رد کرده‌اند، منعکس شده است.

در سالهای اخیر ایده‌های جدید ساختارگرا، بخصوص در برخورد با بحران بدهیها و سیاستهای تحمیل شده توسط صندوق بین‌المللی پول بر بسیاری از کشورهای جهان سوم،

1 - Monetarist Measures

2 - Protectionist

3 - Dependent Development

پدیدار شده است. ساختارگرهای جدید بیشتر از ساختارگرایان اولیه این نکته را پذیرفته‌اند که قیمت‌ها از اهمیت برخوردارند، اما همچنان بر خصوصیات ویژه و فرآیندهای اقتصادی خاص کشورهای کمتر توسعه یافته در مخالفت با نظریه پردازی عام نو- لیبرالها، تأکید می‌ورزند. ایده‌های جدید ساختارگرا همچنین اهمیت خطیر نهادهای مختلف و تکنولوژی را در تبیین توسعه اقتصادی، مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند.

۳- نظریه ساختارگرای توسعه

ساختارگرایی دقیقاً چیست؟

اولین بار در نظریه‌های توسعه، اصطلاح ساختارگرا برای اشاره به نظریات گروهی از دانشمندان علوم اجتماعی در «کمیسیون اقتصادی ملل متحد برای آمریکای لاتین» (اکلا) مورد استفاده قرار گرفت. این گروه به وسیله راثول پره بیش^۱ که در اواخر دهه ۱۹۴۰ و در طول دهه ۱۹۵۰ مسائل اقتصادی آمریکای لاتین را مورد تحلیل قرار داد، هدایت می‌شد. این گروه بالاخص بر موارد زیر تأکید داشت:

- موقعیت آمریکای لاتین در اقتصاد بین‌المللی که به عنوان «پیرامونی»^۲ برای مراکز سرمایه‌داری در ایالات متحده و اروپای غربی دیده می‌شد.
 - ساختار ناهمگن اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین، که به وسیله سطوح بسیار ناموزون و نابرابر توسعه در بخشهای مختلف مشخص می‌شد.
- سپس اصطلاح ساختارگرا به تدریج در سطح گسترده‌تری مورد استفاده قرار گرفت تا به گروه بسیار وسیعتری از دانشمندان علوم اجتماعی، بخصوص اقتصاد دانانی که با مسائل توسعه اقتصادی سروکار داشتند اشاره داشته باشد. در واقع برای بعضی از نویسندگان، ساختارگرایی، تقریباً با «اقتصاد توسعه» مترادف است (هیرشمان^۳ ۱۹۸۱ و لال^۴ ۱۹۸۳).
- علاوه بر توجه آنها به تغییرات ساختاری و در اشتراک با ساختارگرایان اکلا، این نویسندگان، بیشتر نظریه‌های اقتصادی راست آیین را مردود دانستند. دادلی سیرز، که در

1 - Raul Prebisch

2 - Peripheral

3 - Hirschman

4 - Lal

اکلاکار کرده و یکی از مهمترین مدافعان اندیشه‌های ساختارگرا بود چنین استدلال می‌کرد که اقتصاد مسلط یا «راست آیین»، نظریه «مورد خاص»^۱ است که فقط به گروه کوچکی از کشورهای صنعتی پیشرفته در طول یک دوره کوتاه از تاریخشان مربوط می‌شود (سیرز، ۱۹۶۳).

بنابر این نظریه ساختارگرا به عنوان یک جایگزین نظریه راست آیین، توسعه پیدا کرد. نظریه مذکور با این پیش فرض آغاز می‌کند که بعضی از ویژگیهای خاص ساختار اقتصادی کشورهای توسعه نیافته، قسمت مهمی از تحلیلهای راست آیین را منحرف کننده و غیر قابل کاربرد می‌سازد. (هیرشمان، ۱۹۸۱: ۳۷۵)

اصطلاح ساختارگرایی در بحثهای جاری نظریه‌های توسعه، اغلب با این معنی به کار برده شده است لیکن ما حیطه وسیعتری را در نظر گرفته‌ایم تا سایر رویکردهایی را نیز که در جهتگیری خود به طور صریحتری رادیکال و یا مارکسیست هستند، در بر بگیرد. نظریه وابستگی که در آمریکای لاتین در دهه ۱۹۶۰، تا حدودی از درون و تا حدودی به عنوان انتقادی بر نظریه و عمل «اکلا»، توسعه یافت، شناخته شده ترین نظریه در بین این گروه است. از نقطه نظر مواضع سیاسی، نظریه‌های ساختارگرا از اصلاح طلبان معتدل که میزان محدودی از دخالت دولت و راهنمایی اقتصادی را توصیه می‌کنند، تا انقلابی‌هایی که معتقدند که توسعه فقط می‌تواند در سایه سوسیالیسم به ثمر بنشیند، گسترش می‌یابد. پس این چنین گروه وسیعی از نویسندگان در چه چیزی شریک هستند که تحت یک عنوان قرار دادن آنها را توجیه می‌کند؟ پنج خصوصیت عمده وجود دارد که همه آنها در آن شریک هستند:

۱ - تردید در مورد اثرات سودمند بازار آزاد: ساختارگرایی این باور را که عمل آزادانه نیروهای بازار می‌تواند موجب توسعه اقتصادی در جهان سوم شود، به زیر سؤال می‌برد. این امر چه در مورد بازار داخلی و چه بازار بین‌المللی مصداق دارد و منجر به تردید در مورد نظریه مزیت نسبی در تجارت بین‌الملل می‌شود.

۲- تاکید بر تغییرات ساختاری: توسعه به عنوان فرآیند تحوّل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در نظر آورده می‌شود که در آن صنعت، بخصوص صنعت کارخانه‌ای، نقش خطیری را بازی می‌کند. میزان توسعه نمی‌تواند به سادگی از میزان در آمد سرانه یا از معیارهای ساده انگارانه مربوط به رشد اقتصادی مشتق شود.

۳- توجه به مسائل مالکیت و کنترل منابع: ساختارگرایان معتقدند که مالکیت و کنترل به شدت متمرکز منابع در جهان سوّم بر نتیجه فرآیندها و سیاستهای اقتصادی تأثیر خواهد داشت و این امر زمانی که سعی در درک توسعه داریم باید به حساب آورده شود.

۴- تأکید بر جنبه‌های پویای تکنولوژی: تکنولوژی به عنوان عاملی که نقش اساسی در توسعه اقتصادی دارد در نظر آورده می‌شود و وابستگی تکنولوژیکی و توانایی تکنولوژیک مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۵- نقش عمده و محوری برای انباشت سرمایه: نرخ بالای انباشت سرمایه امری خطیر در توسعه اقتصادی سریع دیده می‌شود. این یک شرط ضروری جهت ایجاد تحولات ساختاری و دستیابی به سطوح افزایش یافته بهره‌وری است.

در این قسمت بررسی می‌شود که چگونه این خصوصیات مجموعاً در یک نظریه توسعه، گنجانده می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱-۳- پیوند با اقتصاد جهانی

نوآوری مهم ساختارگرایان اولیه آمریکای لاتین، اهمیتی بود که آنها برای پیوند بین جهان سوّم و کشورهای صنعتی پیشرفته قائل شدند. آنها مفهوم «روابط مرکز - پیرامون» (یعنی روابط بین مرکز سرمایه داری توسعه یافته و پیرامون توسعه نیافته) را از آن جهت به کار بردند تا تفاوت بین جهان توسعه یافته و جهان سوّم و همچنین ماهیت نابرابر این رابطه را مورد تأکید قرار دهند.

دنیای توسعه یافته و کمتر توسعه یافته از طریق جریان کالاها، سرمایه و کار به یکدیگر پیوند خورده‌اند. اگر چه عامل کار برای بعضی کشورها اهمیتی دارد، اما مقررات کنترل مهاجرت در کشورهای صنعتی، میزان کل مهاجرت نیروی کار را محدود می‌کند. بنابراین ما،

در اینجا این عامل را مورد توجه قرار نمی‌دهیم.

ساختارگرایان عقیده دارند که این پیوندها منجر به افزایش نابرابری بین‌المللی بین کشورهای مرکز و پیرامون می‌شود. برخی عقیده دارند که وضع کشورهای پیرامون، در نتیجه پیوند با اقتصاد جهانی در واقع بدتر شده است. آنها همچنین کشورهای پیرامونی را تحت تأثیر نیروهای بین‌المللی می‌بینند که کشورهای پیرامونی نفوذ بسیار کمی بر آنها دارند.

۱-۱-۳- شرایط تجارت^۱

برای تبیین اینکه چرا تجارت بین‌المللی به ضرر کشورهای جهان سوم عمل می‌کند بحثهای متعددی در طی سالها، مطرح شده است. شاید معروفترین این بحثها، نظریه تنزل شرایط تجارت باشد که به نام دو محقق که آن را پیشنهاد کرده‌اند، یعنی به نظریه «پره بیش - سینگر» نیز معروف شده است.

پره بیش و سینگر متوجه شدند که برخلاف انتظار اقتصاد دانان اولیه، قیمت محصولات اولیه^۲ و نسبت به قیمت کالاهای صنعتی در طول یک دوره زمانی طولانی، گرایش به کاهش

۱- شرایط تجارت (Terms Of trade) به قیمتهای نسبی صادرات و واردات یک کشور اشاره دارد و از طریق تقسیم شاخص قیمتهای صادرات بر شاخص قیمتهای واردات به دست می‌آید. اگر در سال مبداء شاخص قیمتهای صادرات و واردات هر دو ۱۰۰ باشد وقتی که قیمتهای واردات سریعتر از قیمتهای صادرات افزایش یابد و یا قیمتهای صادرات سریعتر از قیمتهای واردات کاهش یابد، می‌گویند که شرایط تجارت تنزل کرده است. به طریق مشابه، شرایط تجزرت در داخل هر کشور، جهت توصیف قیمتهای نسبی محصولات کشاورزی و محصولات صنعتی آن کشور به کار می‌رود. فرض کنید سال ۱۹۸۰ را به عنوان سال مبداء در نظر بگیریم. در سال ۱۹۹۰ اگر قیمتهای صادرات ۲۰ درصد افزایش یافته باشد قیمتهای واردات ۵۰ درصد افزایش پیدا کرده است. بنابراین شرایط تجارت از ۱۰۰ به ۸۰ کاهش یافته است.

سال	قیمت صادرات	قیمت واردات	شرایط تجارت
۱۹۸۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۹۹۰	۱۲۰	۱۵۰	۸۰

دارد. از آنجا که صادرات کشورهای کمتر توسعه یافته تقریباً به طور تام و تمام از محصولات اولیه و واردات آنها عمدتاً کالاهای صنعتی است بنا براین می توان نتیجه گرفت که یک گرایش بلند مدت برای کاهش شرایط تجارت کشورهای جهان سوم وجود دارد. آنها این نکته را هم از نقطه نظر تفاوتیایی که در تقاضای محصولات اولیه و کالاهای صنعتی وجود دارد و هم بر حسب شرایط عرضه ای که تحت آن این کالاها در کشورهای پیرامون و مرکز تولید می شوند، تبیین کردند.

۲- ۱- ۳- تقاضا

همچنانکه یک اقتصاد توسعه می یابد، تقاضا برای کالاهای صنعتی نسبت به تقاضا برای محصولات اولیه، بخصوص محصولات کشاورزی، گرایش به رشد سریعتری دارد. این به آن معنی است که غیر محتمل خواهد بود که رشد تقاضا برای صادرات کشورهای کمتر توسعه یافته به کشورهای توسعه یافته با رشد تقاضا برای واردات کشورهای کمتر توسعه یافته از کشورهای توسعه یافته همگامی کند.

۳- ۱- ۳- عرضه

در کشورهای جهان سوم، وجود نیروی کار اضافی، گرایش به پائین نگهداشتن دستمزدها را ایجاد می کند. بنابراین وقتی که بهره وری در بخش صادرات افزایش می یابد هزینه تولید کاهش می یابد زیرا کارگران کمتری برای تولید یک واحد از محصول مورد نیاز هستند. با یکسان ماندن نرخ دستمزد، کل دستمزد پرداخت شده برای آن محصول کاهش می یابد. این امر به سقوط قیمتهای محصولات اولیه منجر می شود. از طرف دیگر، در کشورهای توسعه یافته، عرضه نیروی کار محدود است و کارگران در اتحادیه های کارگری سازماندهی شده اند. بنابراین آنها قادر خواهند بود که دستمزدها را همپای با بهره وری افزایش دهند. از این رو کشورهای توسعه یافته از دو طریق منتفع می شوند، هم به جهت افزایش بهره وری در خود این کشورها (از طریق درآمدهای بالاتر) و هم به جهت افزایش بهره وری در کشورهای پیرامون (از طریق قیمتهای پائین تر).

این اندیشه که تجارت به ضرر کشورهای جهان سوم عمل می‌کند در نظریه مبادله نابرابر امانوئل^۱ بیشتر توسعه یافت. اگر چه بسیاری از افراد دقیقاً با نحوه‌ای که مسأله به وسیله امانوئل تنظیم و مطرح شده است موافق نیستند، اما بیشتر ساختارگرایان با این نکته که بازارهای بین‌المللی به شکلی علیه کشورهای کمتر توسعه یافته جهت گیری می‌نمایند، موافقت می‌کنند. بعد از افزایش قیمت‌ها توسط اوپیک در سال ۱۹۷۳ یکی از تقاضاهای عمده نظم اقتصادی نوین جهانی، قیمت‌های اصلاح شده^۲ برای محصولات بود که کشورهای در حال توسعه صادر می‌کردند.

اگر چه شواهد تجربی که به وسیله پره بیش و سینگر جهت دفاع از تروشان عرضه شد در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در معرض انتقادهای سختی قرار گرفت ولی رو به وخامت گذاشتن شرایط خارجی کشورهای کمتر توسعه یافته در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ منجر به تجدید توجه و علاقه به نظرات آنها شد. برخی از مطالعات اخیر، از نظریات آنها مبنی بر اینکه شرایط تجارت، گرایش به حرکت علیه محصولات اولیه دارد، حمایت کرده‌اند.

۴ - ۱ - ۳ - سرمایه‌گذاری خارجی و جریان سرمایه

در حالی که نظریه اقتصادی راست آیین، بیان می‌کند که سرمایه به جاری شدن از کشورهای غنی یعنی جایی که سرمایه بسیار فراوان است به کشورهای فقیر یعنی جایی که سرمایه بسیار کمیاب است، گرایش دارد، نظریه‌های ساختارگرا، خلاف آن را اظهار می‌دارند. ساختارگرایان می‌گویند که سرمایه، جذب کشورهای توسعه یافته می‌شود که زیر ساخت اقتصادی ضروری و بازارهای وسیع و ثبات سیاسی تضمین شده دارند. بنابر این حرکت آزادانه سرمایه در سطح بین‌المللی، منجر به جریان سرمایه از پیرامون به مرکز می‌شود.

۵ - ۱ - ۳ - سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

نکته بالا به معنی انکار این نیست که جریان سرمایه خارجی به داخل کشورهای پیرامون

گهگاه رخ می‌دهد و این امر می‌تواند به وسیله فراهم ساختن ارز خارجی و افزایش سطح سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی آنها سهم داشته باشد. هر چند، بعضی ساختارگرایان ادعا می‌کنند که سرمایه‌گذاری خارجی به گونه‌ای جایگزین پس‌انداز محلی می‌شود که کل سرمایه‌گذاری افزایش نمی‌یابد لیکن به هر صورت، این جریان سرمایه به داخل در طول زمان به جریان رو به رشد سرمایه به خارج در اشکال مختلف سود، سود سهام و بهره منجر می‌شود. مشکلات وقتی ایجاد می‌شود که جریان پرداختها به خارج از جریان جدید سرمایه‌گذاری خارجی به داخل فراتر می‌رود.

تعدادی از مطالعات تطبیقی در مورد کشورهای مختلف جهان سؤم این بحث را تأیید می‌کند. این مطالعات به این نتیجه رسیده‌اند که اگر چه جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به داخل، همراه با رشد اقتصادی گرایش به افزایش دارد، اما نفوذ سرمایه‌گذاری خارجی افزایش یافته به مثابه یک عامل بازدارنده رشد افزونتر عمل می‌کند زیرا یک موجودی وسیع سرمایه خارجی، در عین حال جریان سود به خارج را افزایش می‌دهد، این و سایر پیامدهای منفی مالکیت خارجی سرمایه، یک نوع اثر باز خورد منفی^۱ بر رشد خواهد داشت.

۶-۱-۳- وامها

بحث مشابهی در مورد وامهای خارجی مصداق دارد. این امر به وضوح توسط تجربه بسیاری از کشورهای جهان سؤم که دارای بدهی خارجی هستند در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان داده شده است. برای مثال در آمریکای لاتین در طول دهه ۱۹۷۰، فراهم بودن وامهای خارجی، دولتها را قادر ساخت تا سطح بالایی از رشد را در دوره بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، حفظ کنند. این کشورها از طریق گرفتن وام با یک مقیاس هر چه فزاینده تر توانستند تا اوایل دهه ۱۹۸۰ به رشد اقتصادی خود ادامه دهند. لیکن از ۱۹۸۲ به این طرف، جریان بهره و سودهای سهام به خارج، به شکل انبوهی از وامهای جدید فراتر رفته و منجر به انتقال منابعی متجاوز از ۳۰ بیلیون دلار آمریکا در سال به خارج از آمریکای لاتین شده است.

این امر البته اثر مخربی بر رشد اقتصادی منطقه گذاشته است.

۷- ۱- ۳- فرار سرمایه

عاملی که در ایجاد بحران بدهیها در تعدادی از کشورها در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ سهم داشت، فرار سرمایه بود. در شرایط فقدان کنترل شدید و جدی بر روی ارز خارجی، قسمتی از وامهای دریافت شده به وسیله کشورهای جهان سوم یا روانه حسابهای اتباع آنها در بانکهای سوئیس و یا در ملک و املاک در کالیفرنیا و فلوریدا سرمایه گذاری شد. این امر، بار دیگر، جاذبه کشورهای توسعه یافته را برای سرمایه های سیال بین المللی مورد تأکید قرار می دهد.

۸- ۱- ۳- بحران بدهیها

بحران بدهیها نیز نشان می دهد که تا چه حد، اقتصادهای جهان سوم تحت تأثیر و نفوذ نیروهای بین المللی که خارج از کنترل آنهاست، قرار دارد. یک عامل عمده در این بحران، افزایش شدید نرخهای بهره بین المللی در نتیجه سیاستهای تضییق پولی^۱ ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. از آنجا که قسمت بزرگی از بدهیهای کشورهای جهان سوم در دهه ۱۹۷۰ دارای نرخ بهره شناور بود این افزایش نرخ بهره، ناگهان هزینه بهره پرداختی جهت وامها را افزایش داد و همزمان با آن بانکها نیز به طور روز افزون در مورد افزایش وام خود به کشورهای جهان سوم تمایلی نشان ندادند.

در حالی که هزینه پرداخت بهره وامها افزایش می یافت و امکان دسترسی به وام جدید جهت بازپرداخت وامهای قدیمی کاهش می یافت بسیاری از کشورهای جهان سوم دریافتند که درآمدهای حاصل از صادرات آنها نیز در حال سقوط است. صادرات مواد اولیه به دلیل کاهش قیمت کالاها صدمه دید، در حالی که صادرات کالاها صنعتی آنها نیز با سیاستهای حمایتی رو به افزایش در بازارهای کشورهای توسعه یافته روبرو شد. علاوه بر آن، کشورهای

وارد کننده نفت نیز به وسیله افزایش سریع قیمت نفت در سال ۱۹۷۹ که موجب افزایش بیشتر صورتحساب وارداتی^۱ آنها شد، صدمه دیدند. تخمین زده شده است که از دست دادن درآمدهای صادراتی که به دلیل سقوط قیمت کالاها ایجاد شد، تقریباً علت نیمی از افزایش بدهیهای بین سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ بوده است.

۲-۳- تغییر ساختاری

برای ساختارگرایان، توسعه اقتصادی، مستلزم تغییر ساختاری به معنی یک جابجایی در سهم نسبی بخشهای مختلف اقتصاد، دور شدن از بخش کشاورزی و حرکت به طرف بخش صنعت (بخصوص صنایع کارخانه‌ای) است. این امر به ندرت تعجب را برمی‌انگیزد. چنانکه دیده‌ایم، بسیاری از ساختارگرایان، تخصصگرایی کشورهای کمتر توسعه یافته را در تولید مواد اولیه به عنوان عامل عمده‌ای می‌دیدند که در عقب ماندگی اقتصادی آنها سهم دارد. علاوه بر آن ارتباط بین صنعت و توسعه به کرات توسط شواهد تجربی تأیید شده است.

در دهه ۱۹۵۰ وقتی که مدل ساختارگرایی ریشه دواند، انسان می‌توانست به گذشته یعنی به تاریخ کشورهای توسعه یافته نگاه کند و یک افزایش پیوسته و یکنواخت در میزان اهمیت صنعت از زمان انقلاب صنعتی به این طرف را ببیند. علاوه بر آن، مطالعاتی که ساخت اقتصادی کشورهای توسعه یافته و کمتر توسعه یافته را مورد مقایسه قرار دادند، آشکار ساختند که اختلاف عمده بین آنها در اندازه بخشهای صنعت در مقایسه با بخشهای کشاورزی آنها بود.

در حالی که نظریه اقتصادی راست آیین به تفاوت‌های بخشی^۲ توجهی نمی‌کند و تمام فعالیت‌های اقتصادی را معادل یکدیگر می‌داند، ساختارگرایان معتقدند که شماری از ویژگیهای بخش صنعت آن را قادر ساخته است تا از نقطه نظر توسعه اقتصادی، نقش پویایی را بازی کند.

۱- ۲- ۳- صرفه جوییهای ناشی از مقیاس^۱

اولین دلیل در این مورد این است که تولید صنعتی بخصوص تحت تأثیر صرفه جوییهای ناشی از مقیاس قرار دارد. به عبارت دیگر همان گونه که تولید افزایش می‌یابد، هزینه هر واحد تولید، گرایش به کاهش پیدا می‌کند. یک کارخانه اتوموبیل سازی که ۲۰۰ هزار اتوموبیل در طول سال تولید می‌کند اتوموبیلها را بسیار ارزاتر از کارخانه‌ای که فقط ۲ هزار اتوموبیل در سال تولید می‌کند، تمام خواهد کرد. این امر به همین میزان در مورد کشاورزی یا در واقع در مورد بسیاری از خدمات، صدق نمی‌کند. لذا در کشورهای کمتر توسعه یافته، اگر چه در ابتدا تولید به دلیل مقیاس کوچک آن از هزینه بالایی برخوردار است اما این هزینه‌ها را می‌توان همانگونه که محصول افزایش می‌یابد به سرعت کاهش داد.

۲- ۲- ۳- صرفه جوییهای خارجی^۲ و زنجیره‌های ارتباطی^۳ (کمک به پیدایش صنایع دیگر)

دومین دلیل برای این پنداشت که صنعت، بخصوص برای توسعه اقتصادی اهمیت دارد این است که صرفه جوییهای خارجی در آن مهمتر از سایر بخشهاست. وقتی که بر پاداشتن یک فعالیت اقتصادی برای سایر فعالیتها منفعت ایجاد می‌کند، صرفه جوییهای خارجی پدید می‌آید. به عبارت دیگر فایده یک فعالیت خاص برای جامعه بیشتر از فایده آن برای تولید کننده اصلی است. یک مثال در این مورد وقتی است که یک شرکت، یک منبع اشتراکی نیروی کار ماهر^۴ به وجود می‌آورد و لذا هزینه آموزش برای سایر تولید کنندگان کاهش می‌یابد.

یک کاربرد مشخصتر این امر در مفهوم «زنجیره‌های ارتباطی»، وجود دارد. بر پا کردن یک کارخانه اتوموبیل سازی، هم زنجیره‌های ارتباطی پیشین^۵ و هم زنجیره‌های ارتباطی پسین^۶ را به وجود می‌آورد. زنجیره‌های ارتباطی پیشین به دلیل تقاضا برای نهاده‌ها^۷ جهت

1 - Economies of scale

2 - Externalities

3 - Linkages

4 - A Pool of skilled Labour

5 - Backward Linkages

6 - Forward Linkages

7 - Inputs

عرضه به کارخانه اتوموبیل سازی به وجود می‌آید. زنجیره‌های ارتباطی پسین نیز در مسیر حرکت فعالیت تولیدی اولیه به طرف جلو پدید می‌آید که مراکز سرویس اتوموبیل و یا کارگاههای تعمیر اتوموبیل مثالی از این نوع است. ساختارگرایان چنین استدلال می‌کنند که صنایع کارخانه‌ای بیشتر از بخشهای دیگر اقتصاد، بخصوص بخش کشاورزی زنجیره‌های ارتباطی را ایجاد می‌کند و لذا می‌تواند نیروی محرکه بسیار بیشتری برای توسعه اقتصادی باشد.

۳-۲-۳- افزایش بهره‌وری

دلیل آخر اینکه صنعت همچنین در مقایسه با سایر بخشهای اقتصادی به خاطر میدان عمل وسیعتری که جهت افزایش بهره‌وری دارد، مشخص می‌شود.

مشاهده شده است که هر چه محصولات صنعتی سریعتر افزایش پیدا کند نرخ رشد بهره‌وری بیشتر خواهد شد. این امر منعکس کننده افزایش دانش کسب شده و ادغام تکنولوژی جدید و کارآتر است که به نرخ رشد محصول بستگی دارد. علاوه بر این، از آنجا که صنعت برای سایر بخشها، ماشین آلات و تجهیزات فراهم می‌کند افزایش بهره‌وری در صنایع کارخانه‌ای می‌تواند هزینه‌ها را در سایر بخشهای اقتصاد کاهش دهد و بنابر این در توسعه آنها مشارکت کند.

در کشورهای جهان سوم بعضی از این مباحث، با توجه به این واقعیت که بخش صنعت آنها ممکن است به بخش صنعت کشورهای توسعه یافته پیوند خورده باشد، تضعیف می‌شود. بنابر این، در حالی که صنایع کارخانه‌ای ممکن است زنجیره‌های ارتباطی را ایجاد کنند، تضمینی برای اینکه این زنجیره‌ها در سطح ملی و نه در خارج ایجاد شود، وجود ندارد. هنگامی که یک کارخانه اتوموبیل سازی در مکزیک برای فولاد و یا شیشه تقاضا ایجاد می‌کند، این نهادها ممکن است به جای مکزیک از ایالات متحده و یا ژاپن تأمین شود. همچنین اگر صنایع داخلی به تولید کالاهای مصرفی محدود شده باشد، نفع حاصل از بهره‌وری به سایر بخشهای اقتصاد، منتقل نخواهد شد زیرا کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای در محل تولید نمی‌شود.

این امر بعضی از ساختارگرایان را بر آن داشته است که بر نیاز به یک بخش صنعتی یکپارچه و منسجم، مشابه آنچه که در کشورهای توسعه یافته پیدا می‌شود، که هم ماشین آلات و هم تجهیزات، هم نهاده‌های واسطه‌ای و هم کالاهای مصرفی را تولید کند، تأکید ورزند. تأکید ساختارگرایان بر صنعتی شدن تا حدودی از نظر تجربی، قابل حمایت است. جدول شماره (۱) از متن خطابهٔ پروفیسور ای. کی. سن^۱ در انجمن مطالعات توسعه^۲ در سال ۱۹۸۲ گرفته شده است. او توجه مخاطبان خود را به این واقعیت معطوف کرد که در گروه کشورهای کم درآمد، سه کشوری که سریعترین نرخ رشد را داشته‌اند (چین، سریلانکا و پاکستان) در بین کشورهایی قرار داشتند که صنعت بیشترین سهم را در تولید ناخالص داخلی آنها داشت. نظیر آن در گروه کشورهای با درآمد متوسط، کشورهایی که دارای بالاترین رشد اقتصادی بودند (رومانی، کرهٔ جنوبی و یوگسلاوی) در بین پنج کشوری قرار داشتند که به بیشترین میزان صنعتی شده‌اند.

اوگاندا پائینترین نرخ رشد و در عین حال پائینترین سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی را در بین کشورهای کم درآمد داراست. غنا، موقعیت مشابهی را در بین کشورهای با درآمد متوسط اشغال می‌کند. اما در مورد کشورهایی که کندترین رشد اقتصادی را دارند، برخلاف آنچه که برای اقتصادهای با رشد سریع وجود دارد، شواهد چندان روشن و صریح نیست. با وجود این، پروفیسور سن معتقد است که بنابر چنین شواهدی نمی‌توان اهمیت صنعتی شدن در رشد اقتصادی را انکار کرد. در افکار بیشتر ساختارگرایان این نظر که صنعت، کلید توسعه اقتصادی است نسبتاً با یک نظر نسبتاً منفی از سایر بخشهای اقتصادی همراه بوده است.

۴ - ۲ - ۳ - عدم انعطاف عرضه در کشاورزی

یکی از مشخصه‌های کشاورزی عدم انعطاف عرضه است. این ویژگی کشاورزی است که قیمت‌های بالاتر برای محصولات کشاورزی منجر به افزایش با اهمیتی در تولید و یا عرضه

جدول شماره ۱: رشد، سرمایه‌گذاری و صنعتی شدن در ۱۹۸۰^۱

الف - کشورهای با در آمد پایین

کشور	سرانه تولید ناخالص ملی به دلار آمریکا	رشد % ۱۹۸۰ - ۱۹۶۰	سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی	سهم صنعت % در تولید ناخالص داخلی
بنگلادش	۱۳۰	۱/۳*	۱۷	۱۳
اتیوپی	۱۴۰	۱/۴	۱۵	۱۶
نیپال	۱۴۰	۵/۲	۱۴	۱۳
برمه	۱۷۰	۱/۲	۲۴	۱۳
افغانستان	-	۰/۹*	۱۴	-
زئیر	۲۲۰	۰/۲	۱۱	۲۳
موزامبیک	۲۳۰	- ۰/۱	۱۰	۱۶
هند	۲۴۰	۱/۴	۲۳	۲۶
سری لانکا	۲۷۰	۲/۴	۳۶	۳۰
تانزانیا	۲۸۰	۱/۹	۲۲	۱۳
چین	۲۹۰	۳/۷*	۳۱	۴۷
پاکستان	۳۰۰	۲/۸	۱۸	۲۵
اوگاندا	۳۰۰	- ۰/۷	۳	۶
سودان	۴۱۰	۰/۲	۱۲	۱۴

ادامه در صفحه بعد

سبع: بانک جهانی، ۱۹۸۲

۱- این جدول شامل تمام کشورهای با درآمد پایین و در آمد متوسط به استثنای کشورهای دارای کمتر از ۱۰ میلیون جمعیت و کشورهای عضو وبک است و همچنین کشورهای راکه در ی رقام مربوط به رشد تولید ناخالص ملی (GNP) و تولید ناخالص داخلی (GDP) نبودند، در بر نمی‌گیرد.

* نرخهای رشد منتهی بر رقام رشد سرانه تولید ناخالص داخلی است.

ادامه جدول شماره ۱

ب - کشورهای با درآمد متوسط

کشور	سرانه تولید ناخالص منی به دلار آمریکا	رشد % ۱۹۸۰ - ۱۹۶۰	سرمایه گذاری ناخالص داخلی به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی	سهم صنعت % در تولید ناخالص داخلی
غنا	۴۲۰	- ۱/۰	۵	۲۱
کنیا	۴۲۰	۲/۷	۲۲	۲۱
مصر	۵۸۰	۳/۴	۳۱	۳۵
تایلند	۶۷۰	۴/۷	۲۷	۲۹
فیلیپین	۶۹۰	۲/۸	۳۰	۲۷
مراکش	۹۰۰	۲/۵	۲۱	۲۲
پرو	۹۳۰	۱/۱	۱۶	۴۵
کلمبیا	۱۱۸۰	۳/۰	۲۵	۳۰
ترکیه	۱۴۷۰	۳/۶	۲۷	۳۰
کره جنوبی	۱۵۲۰	۷/۳	۳۱	۴۱
مالزی	۱۶۲۰	۴/۳	۲۹	۳۷
برزیل	۲۰۵۰	۵/۱	۲۲	۳۷
مکزیک	۲۰۹۰	۲/۶	۲۸	۳۸
شیلی	۲۱۵۰	۱/۶	۱۸	۳۷
آفریقای جنوبی	۲۳۰۰	۲/۳	۲۹	۵۳
رومانی	۲۳۴۰	۸/۶	۳۴	۶۴
آرژانتین	۲۳۹۰	۲/۲	-	-
یوگسلاوی	۲۶۲۰	۵/۴	۳۵	۴۳

محصول به بازار نمی شود، یعنی عرضه نمی تواند با سرعت کافی گسترش یابد تا تقاضای افزایش یافته برای غذا از طرف جمعیت شهری را تأمین کند. ساختارگرایان اولیه آمریکای

لاتین این امر را به عنوان یکی از تنگناهای^۱ اصلی ساختاری می‌دیدند. علاوه بر این، یکی دیگر از مشخصه‌های کشاورزی، وجود سطح بالایی از نیروی کار اضافی است که در سطوح پائینی از بهره‌وری به تولید اشتغال دارد. در ابتدا این ویژگی به عنوان فرصتی برای صنعتی شدن تلقی می‌شد، زیرا خارج ساختن کارگران از بخش کشاورزی کمترین صدمه‌ای بر تولید وارد نمی‌کرد اما اخیراً این به عنوان یک مسأله تلقی می‌شود همان‌گونه که اشتغال زایی در صنعت نیز در همگامی با جریان کارگران مهاجر از نواحی روستایی به شهرها ناموفق بوده است.

بخش خدمات بیشتر به عنوان یک بخش غیر مولد^۲ تلقی می‌شود. رشد سریع اشتغال در بخش خدمات بیش از هر چیز نتیجه جابجایی نیروی کار از بخش کشاورزی و رشد آهسته مشاغل جدید در بخش صنعت به نظر می‌رسد. همچنین بیشتر مهاجران روستایی به خدماتی گاه به گاه^۳ و با دستمزد پائین می‌پردازند. بنابراین یک مشخصه دیگر ساختاری اقتصاد کشورهای جهان سوم، وجود یک بخش خدمات بیش از حد، گسترش یافته است.

۳-۳- مالکیت

همان‌گونه که یک نویسنده آمریکایی موافق رویکرد ساختارگرایی نوشته است:

«این امکان وجود دارد که مقدار زیادی اقتصاد بخوانیم بدون آنکه هرگز به یک سؤال جدی در مورد مالکیت برخورد کنیم. مهمترین بخش علم اقتصاد یک نظام منطقی است که سرمایه و زمین را به عنوان عوامل تولید تلقی می‌کند و بدون توجه به اینکه چه کسی مالک آنهاست با فونونی که کاربرد عام دارند آنها را مورد تحلیل قرار می‌دهد.» (شیهان^۴، ۱۹۸۷: ۱۳۰)

این به هر حال در مورد تحلیلهای ساختارگرا صادق نیست. در جوامعی که با مالکیت شدیداً نابرابر مشخص می‌شوند این مسائل را نمی‌توان به وسیله تحلیلهای اقتصادی که

1 - Bottlenecks

2 - Un productive

3 - Casual

4 - Sheahan

ساختارگرایان مدعی آن هستند نادیده گرفت.

در تحلیلهای کشاورزی، مالکیت به عنوان یک عامل اساسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مسائل عرضه محصولات کشاورزی که در بالا مورد بحث قرار گرفت تا اندازه زیادی از الگوهای رایج زمینداری و کنترل منابع، مثل حق آب و همچنین دسترسی به نهاده‌های تکمیلی^۱ و اعتبارات مالی سرچشمه می‌گیرد. در آمریکای لاتین الگوهای سنتی املاک وسیع و زمینهای کوچک دهقانی، وضعیتی را به وجود آورد که در آن بهترین زمینها در سطح گسترده‌ای به وسیله زمینداران بزرگ با محصول کم اما زمینهای غیر حاصلخیز به طور فشرده به وسیله خانواده دهقانان، کشت می‌شدند. این وضعیت به محدود کردن محصول و بهره‌وری کشاورزی گرایش داشت. دهقانان، فاقد منابع لازم برای واکنش مناسب در برابر سیاستهای کشاورزی بودند و زمینداران بزرگ، انگیزه لازم برای این کار را نداشتند. نتیجه، رکود کشاورزی بود.

در صنعت نیز مالکیت بر چگونگی عملکرد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. در اینجا نگرانی به طور اخص در رابطه با مالکیت خارجی وجود دارد. اگر چه بیشتر ساختارگرایان مشارکت مالکیت خارجی را از طریق باب کردن تکنولوژی پیشرفته و ایجاد امکان دسترسی به بازارهای خارجی، به رسمیت می‌شناسند اما آنها همچنین در مورد اثرات منفی مالکیت خارجی محدود نشده، اظهار نگرانی می‌کنند.

قدرت قابل توجهی که شرکتهای فراملیتی در بازار اعمال می‌کنند کسب سودهای انحصاری را برای آنها مقدور می‌سازد. این سودها همیشه در برگشتیهای مالیاتی^۲ شرکتهای تابعه آنها در خارج منعکس نمی‌شود و آن به دلیل روشهای حسابداری گوناگون، بخصوص قیمت‌گذاری انتقالی^۳ است که به وسیله آنها به کار برده می‌شود. این امر شرکتهای فراملیتی را قادر می‌سازد که قسمت بزرگی از درآمد خود را به شرکت مادر بازگردانند و به این ترتیب

1 - Complementary Inputs

2 - Tax Returns

* قیمت‌گذاری انتقالی (Transfer pricing) به قیمتهای داخلی که در معاملات بین بخشهای مختلف یک شرکت فراملیتی به

خروج مازاد از کشور پیرامون را بیشتر تشدید کنند و مشکل موازنه پرداختها را که اکثر کشورهای در حال توسعه از آن رنج می‌برند بدتر سازند.

از آنجا که شرکتهای فراملیتی قبل از هر چیز به مسأله به حداکثر رساندن سود در سطح جهانی توجه دارند، اغلب به شیوه‌های گوناگون، هم به طور منفرد و هم به طور دسته جمعی جهت محدود کردن رقابت، عمل می‌کنند. این شیوه‌ها شامل تحمیل مفاد قانونی محدود کننده بر شرکتهای تابع و شرکتهای دارنده امتیاز که به خاطر تکنولوژی به آنها وابسته هستند، الزامی ساختن دریافت نهاده‌هایی مانند مواد اولیه و ماشین آلات و غیره از عرضه کننده تکنولوژی و یا محدود کردن صادرات به منظور تقسیم بازارهای جهانی است. شرکتهای فراملیتی همچنین به طور جمعی در کارتلها و تانیهایی غیر رسمی از طریق تقسیم بازار و یا تخصیص حوزه‌های نفوذ، متعهد می‌شوند که این امر ممکن است رشد اقتصادی را محدود سازد.

برای ساختارگرایان، مالکیت نه تنها به دلیل تأثیر آن بر رشد اقتصادی، بلکه همچنین به دلیل تأثیر آن بر توزیع درآمد و فقر، یک امر مرتبط با توسعه است. نظریه پردازان نو-لیبرال در تبیین فقر در مناطق روستایی تمایل دارند بر رشد جمعیت و فرصتهای ناکافی جهت دیگر راههای اشتغال تأکید ورزند. اما برای ساختارگرایان، دسترسی به زمین (یا عدم دسترسی به آن) امری بسیار خطیر است. توزیع درآمد نیز به دلیل تأثیر آن بر الگوی تقاضای مصرف کنندگان و بر انباشت سرمایه به صورت باز خورد^۱ رشد اقتصادی عمل می‌کند.

یک حیطه دیگر نگرانی در این مورد مربوط به اثر فرهنگی مالکیت خارجی است. شرکتهای فراملیتی قدرت خود را در بازار جهت ایجاد تقاضا برای محصولاتشان از طریق تبلیغات و سیاستهای افزایش فروش به کار می‌برند. این امر به «تعمیر سلیقه‌ها» و گسترش بازار برای محصولاتی که ممکن است برای شرایط محلی نامناسب باشد منجر می‌شود. مثال کلاسیک در این مورد شیر خشک کودکان است.

بالاخره اینکه، ساختارگرایان رادیکال تر رابطه بین مالکیت، قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی را مورد تأکید قرار می‌دهند. مالکیت و کنترل منابع نه تنها برحاصل و نتیجه

سیاستهای توسعه اثر می‌گذارد، بلکه همچنین می‌تواند از طریق دولت، بر نحوه تنظیم و اجرای آن سیاستها نیز تأثیر بگذارد. در بسیاری از کشورهای جهان سوّم، به رغم صنعت‌گرایی و صنعتی شدن، زمینداران بزرگ از طریق کنترل محصولات کشاورزی صادراتی، همچنان از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردارند.

۴-۳- تکنولوژی

یکی از خصیصه‌های اساسی اقتصادهای جهان سوّم همزیستی سطوح بسیار متفاوت تکنولوژی هم در بین بخشهای اقتصادی و هم در بین بنگاههای مختلف درون یک بخش است.

تکنولوژی مثل یک مائده آسمانی فرود نمی‌آید بلکه نتیجه تحقیق و توسعه به وسیله شرکتها و یا مؤسسات تحقیقاتی و یادگیری ضمن کار است. به این ترتیب تکنولوژی به وسیله شرایط تاریخی و اقتصادی که در آن توسعه یافته است مشروط می‌شود. بنابر این وارد کردن تکنولوژی خارجی لزوماً یک راه میان‌بر به سمت توسعه را پیش پا نمی‌نهد.

ساختارگرایان نسبت به وابستگی تکنولوژیک که ممکن است در نتیجه تکیه بیش از حد بر تکنولوژی وارداتی بروز کند، نگران هستند. به نظر آنها این امر مسائل متعددی را ایجاد می‌کند.

۱- ۴- ۳- تکنولوژی توانقیمت و منسوخ شده

اول اینکه، در بازارهای بین‌المللی تکنولوژی یک متاع رایگان نیست. در بسیاری از موارد، شرکتها در کشورهای توسعه یافته تکنولوژی را که دیگر خیلی پیشرفته نیست به شرکتهاى جهان سوّمی با قیمت بسیار گزاف ارائه می‌دهند. خریداران جهان سوّمی به دلیل فقدان تخصص و اطلاعات ناکافی و فقدان یک منبع دیگر عرضه آن تکنولوژی، در موقعیت چانه زنی ضعیفی قرار دارند. آنها به دلیل مزایای رقابتی که می‌توانند از طریق کاربرد تکنولوژی، در بازار محلی به دست آورند، آماده پرداخت مبلغی بیش از قیمت واقعی هستند.

۲-۴-۳- تکنولوژی نامناسب

دومین مسأله، مربوط به ماهیت تکنولوژی وارداتی است. از آنجا که این تکنولوژی در کشورهای توسعه یافته، توسعه پیدا کرده است، اغلب ممکن است برای شرایط جهان سوم نامناسب و یا بیش از حد سرمایه بر باشد و لذا مشاغل معدودی را به وجود آورد و یا ممکن است برای بازارهای کوچک بسیاری از کشورهای در حال توسعه دارای مقیاسی بیش از حد وسیع باشد و در نتیجه مقدار زیادی از ظرفیت آن بدون استفاده بماند.

۳-۴-۳- فقدان قابلیت‌های محلی تکنولوژیکی

دو مسأله فوق هر دوجه یک مسأله سوم که عبارت است از فقدان قابلیت‌های محلی تکنولوژیکی در درون کشورهای جهان سوم مرتبط می‌شود. این نکته هم قدرت چانه زنی شرکتها را در هنگام مذاکره جهت به دست آوردن تکنولوژی وارداتی و هم توانایی انطباق آن تکنولوژیها با شرایط محلی را محدود می‌کند. علاوه بر آن، وابستگی به تکنولوژی وارداتی این مسأله را تداوم می‌بخشد. خصوصاً وقتی که کشورها یک «محموله تکنولوژی»^۱ را که تمام عناصر اصلی آن از خارج فراهم شده است از طریق یک شرکت فراملیتی وارد می‌کنند، هیچ فرصتی برای یادگیری یا تربیت افراد محلی وجود ندارد. بنابراین وقتی که برای مثال، نیاز به ساختن یک واحد تولیدی دیگر در همان زمینه فعالیت به وجود آید، هیچ قابلیت محلی که بتواند جایگزین نهاده‌های خارجی شود، توسعه پیدا نکرده است. بنابراین، ساختارگرایان جدید گرایش دارند که بر اهمیت توسعه قابلیت‌های محلی تکنولوژیکی تأکید کنند.

۳-۵- انباشت و تأمین مالی

انباشت سرمایه افزایش موجودی^۲ و داراییهای تولیدی در یک اقتصاد (سرمایه گذاری در ماشین آلات، ساختمانها و امثال آن) است. در ساده‌ترین شکل، یک رابطه مستقیم بین موجودی سرمایه یک کشور و کل محصول آن وجود دارد. هر چه نرخ انباشت سرمایه بیشتر

باشد نرخ افزایش موجودی سرمایه سریعتر و بنا براین نرخ رشد محصول بیشتر خواهد شد. البته این بیش از حد ساده کردن مطلب است. ممکن است که رابطه بین موجودی سرمایه و محصول به صورتی تغییر کند که افزایش انباشت، منجر به نرخ رشد سریعتر نشود. در واقع اگر منابع برای طرحهای منزلت جویانه^۱ که منافع اقتصادی کمی داشته باشد به هدر داده شود، این امر دقیقاً اتفاق خواهد افتاد. در حالی که نرخ بالای انباشت، شرط ضروری برای رشد اقتصادی است اما شرط کافی نیست. ساختارگرایان بر این امر واقف هستند و بر ضرورت این امر که مازاد باید در مسیر سرمایه گذاری تولیدی و نه در مسیر مصرف به جریان انداخته شود تأکید می‌ورزند. این امر به مسأله مالکیت و توزیع درآمد که در قسمتهای قبل مورد بحث قرار گرفت، مرتبط می‌شود. برای مثال اگر بخش بزرگی از مازاد در دست صاحبان ملک و املاک سنتی قرار گیرد، این مازاد ممکن است به جای آنکه در جهت افزایش بهره‌وری کشاورزی سرمایه گذاری شود عمدتاً برای کالاهای مصرفی لوکس (غیرضروری) و یا برای کسب زمین بیشتر جهت ملک و املاک به مصرف برسد.

این امر همچنین در مورد مکانیزمهایی که از طریق آن مازاد در جهت کاربرد تولیدی هدایت می‌شود، نگرانی ایجاد می‌کند. برای مثال، چگونه می‌توان برگزیدگان شهری را متقاعد کرد که به جای استفاده از ثروتشان در زمین بازی و یا انتقال پولشان به حسابهای بانکهای خارجی آن را در واحدهای صنعتی سرمایه گذاری کنند؟ اما نکته همچنین به تأکیدی مرتبط می‌شود که ساختارگرایان بر نقش اساسی صنعت دارند. صنعتی شدن سریع، مستلزم انتقال منابع از بخش کشاورزی به بخش صنعت است. ما قبلاً به نقشی که نیروی کار اضافی در چنین زمینه‌ای بازی می‌کند اشاره کردیم، اما خصوصاً وقتی که بخش صنعت در ابتداء کوچک است و بنابراین فقط می‌تواند مازاد اندکی را به وجود آورد، رشد اقتصادی به انتقال سایر منابع به صنعت نیز وابسته است.

۴- سیاستهای ساختارگرا

نتیجه گیری قاطع و خلل ناپذیر الگوی^۱ ساختارگرا را می توان چنین بیان کرد: توسعه مهمتر از آن است که به دست بازار سپرده شود. دولت باید نقش فعالی در ترغیب توسعه اقتصادی داشته باشد. این امر در طول دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به طور عام به وسیله همه کسانی که درباره توسعه به نگارش پرداختند بجز چند صدای منفرد که علیه جریان آب شنا می کردند، پذیرفته شد. از اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد، جریان آب تغییر کرد. آنهایی که از نقش فعال دولت در کشورهای جهان سوم دفاع می کردند در موضع دفاعی قرار گرفتند. با وجود این تحلیلهای ساختارگرا، استدلالهای مستحکمی را برای دخالت دولت در کشورهای جهان سوم ارائه می دهد. ساختارگرایان برای دولت در چند حوزه عمده و اساسی، نقش مهمی قائل هستند. این حوزه ها در ذیل مورد بحث قرار گرفته اند.

۱-۴- اقتصاد بین الملل

ساختارگرایان معتقدند که عمل آزادانه نیروهای بازار در سطح بین المللی به قطبی شدن بیشتر جهان منجر می شود. بنابراین، دولت باید مداخله کند و واسطه بین اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی باشد.

تا آنجا که به کالاهای اولیه مربوط می شود، دولتهای جهان سوم البته به استثنای کشورهایی که از درجه ای از قدرت انحصاری در بازار برخوردارند (مثل برزیل در مورد قهوه) و می توانند مالیات بر صادرات را جهت بهبود شرایط اعمال کنند سایر کشورهای جهان سوم نمی توانند به طور منفرد اقدام چندانی انجام دهند. هر چند، به طور دسته جمعی، اقدامات بیشتری می توان انجام داد. کشورهای جهان سوم می توانند با یکدیگر در مورد کالاها، توافقیهای بین المللی ایجاد کنند که این امر به ثبات قیمت کالاهای اولیه کمک خواهد کرد. یا می توانند مثل کشورهای صادر کننده نفت «اوپک»، به منظور افزایش قیمتها، کارتل تولید کنندگان را تشکیل دهند. به هر حال باید گفت که در عمل این ابتکارات به دلیل فشارهای کشورهای توسعه یافته

و به دلیل تضاد منافع کشورهای در حال توسعه، موفق نبوده است.

دولتهای جهان سوم، کنترل بیشتری بر بازارهای داخلی خود دارند و ساختارگرایان استدلال می‌کنند که سیاستهای حمایت از تولیدات داخلی، خصوصاً به منظور ارتقای صنایع نوپا باید اعمال شود. در گذشته سیاستهای حمایتی در بسیاری از کشورهای جهان سوم بدون استثناء به کار رفته و در سطوح به شدت بالای حمایت، موجب بروز عدم کاراییهای بسیار آشکار شده است. به رغم این امر، ساختارگرایان همچنان استدلال می‌کنند که دلایل ثوریک محکمی در دفاع از حمایت‌گزینی^۱ در طول یک دوره محدود زمانی وجود دارد. به علاوه، وقتی که دوره یادگیری و کسب قابلیت تکنولوژیکی در نظر آورده شود، سیاستهای حمایتی ممکن است برای دوره‌هایی به درازی یک دهه، توجیه شود.

یک حوزه دیگر از روابط اقتصادی بین‌المللی که دولتها باید نقش فعالی در آن بازی کنند، کنترل جریان سرمایه است. آزادی تام و تمام حرکت سرمایه نامطلوب است زیرا ممکن است به جریان «پول داغ»^۲ به درون و به بیرون از کشور که یک اثر متزلزل کننده بر اقتصاد خواهد داشت، منجر شود. این امر بخصوص برای کشورهای فقیر که به سختی استطاعت از دست دادن سرمایه را دارند، مهم است که مکانیزمی مثل کنترل مبادله به منظور ممانعت از فرار سرمایه داشته باشند.

۲-۴- صنعتی شدن

در جهان سوم، سیاست صنعتی با سیاست تجاری پیوند نزدیکی دارد. رقابت کشورهای صنعتی پیشرفته، توسعه صنایع محلی را تحت فشار قرار می‌دهد. بنابر این حمایت از صنایع نوپا، یک بخش خطیر از هرگونه سیاست صنعتی ساختارگراست.

بدبینی افراطی ساختارگرایان اولیه نسبت به صادرات، حداقل تا حدودی، یعنی تا آنجا که به امکان صادر کردن کالاهای صنعتی مربوط می‌شود، کنار گذاشته شده است. اینک اغلب ساختارگرایان می‌پذیرند که سیاستهای دولت نباید مانعی برای صادرات باشد. بنابر این در حالی که بازار داخلی مورد حمایت قرار می‌گیرد، باید انگیزه صادرات را برای شرکتها ایجاد

کرد تا آنها در بازارهای بین‌المللی قادر به رقابت شوند. در اکثر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، نقش دولت در صنایع کارخانه‌ای نسبتاً محدود است. دولت، امکانات زیر بنایی مثل جاده‌ها، راه‌آهن، و تسهیلات همگانی مثل گاز و برق را فراهم می‌کند اما به طور کلی مستقیماً در تولید صنعتی شرکت نمی‌کند. به هر حال در جهان سوم ممکن است به غیر از دولت، تعداد عاملینی^۱ که بتوانند از عهده برپایی بعضی از صنایع کلیدی برآیند، هیچ و یا بسیار انگشت شمار باشد. اغلب موارد، خطرهای احتمالی بیش از حد بزرگ هستند و یا سرمایه‌مورد نیاز چنان زیاد است که کارفرمایان محلی از عهده آن بر نمی‌آیند و سرمایه‌داران خارجی نیز در این موارد علاقه مند به سرمایه‌گذاری نیستند. بنابراین به منظور استقرار صناعی مانند فولاد و یا پتروشیمی که جهت ایجاد یک بخش صنعتی یکپارچه و جامع ضروری است، دولت راهی ندارد به غیر از اینکه خود تسهیلات تولیدی را بر پا کند.

ساختارگرایان همچنین معتقدند که دولت باید در تعیین ساختار بخش صنعت نقش داشته باشد. در اقتصادی که صنایع کارخانه‌ای عمدتاً در بخش خصوصی قرار دارند، تخصیص اعتبار^۲ می‌تواند نقش عمده‌ای در ترغیب سرمایه‌گذاری ایفا کند و جهت تضمین توسعه بخشهای دارای اولویت، مورد استفاده قرار گیرد. دولت همچنین باید جهت برقراری تعادل بین صنایع بزرگ و صنایع کوچک مداخله کند. ممکن است سیاستهای خاصی جهت تقویت صنایع کوچک به منظور ایجاد اشتغال، مورد نیاز باشد.

۳-۴- مالکیت و کنترل

ساختارگرایان، حقوق مالکیت را مقدس تلقی نمی‌کنند و برخی تغییرات در مالکیت را به عنوان قسمت ضروری استراتژی توسعه در نظر می‌آورند. در جایی که الگوهای سنتی زمینداری، مانع توسعه کشاورزی است، اصلاحات ارضی رادیکال، شامل توزیع مجدد زمینها و تغییراتی در روابط زمینداری ضروری است هر چند این اقدام با مخالفت شدید

سیاسی رویه رو شود.

به همان صورت، در جایی که بخش صادرات موادّ اولیّه به وسیله یک شرکت فراملّیتی خارجی کنترل می‌شود، ممکن است ملّی کردن آن به منظور به دست آوردن تمام منافع از نقطه نظر درآمدهای ارزی و در آمد دولت، ضروری باشد. اقداماتی نه به صورت ملّی کردن کامل که به دولت مقداری قدرت کنترل و سهم بیشتری از درآمدها را بدهد نیز باید در نظر گرفته شود. در دهه ۱۹۵۰ بیشتر ساختارگرایان آمریکای لاتین از سرمایه‌گذاری خارجی استقبال کردند، به شرط آنکه این سرمایه‌گذاری از نوع سنتی «محدوده‌های تحت اشغال بیگانه» در معادن و یا کشتزارهای وسیع نباشد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایع کارخانه‌ای به صورت یک شیوه پراهمّیت جهت تحقّق سیاست جانشینی واردات در صنایع پیچیده کارخانه‌ای دیده می‌شد، صنایعی که برای تغییر موقعیت منطقه در تقسیم بین المللی کار ضروری هستند.

به هر حال ساختارگرایان به زودی پذیرفتند که این گونه خوش بینی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی بی جا بوده است. تا دهه ۱۹۷۰، اغلب ساختارگرایان، تضادّ بالقوه بین منافع جهانی شرکتهای فراملّیتی و توسعه اقتصادی ملّی را باز شناخته بودند. این نکته که هر چه برای جنرال موتورز^۱ خوب باشد برای جهان سوّم نیز خوب است دیگر یک امر بدیهی نبود.

قیمت گذاری انتقالی یکی از حیثه‌های مورد نگرانی خاص است و تعدادی از کشورها از طریق ایجاد آژانسهایی برای نظارت و کنترل عملیات قیمت گذاری شرکتهای فراملّیتی قادر به پس انداز ارز خارجی بوده‌اند. سایر پیامدهای منفی عملکرد شرکتهای فراملّیتی مانند مفاد دست و پاگیر و یا محدودیتهای صادراتی در قراردادهای تکنولوژیکی نیز تحت نظارت دولتهای میزبان قرار می‌گیرند.

مذاکرات چانه زنی مستقیم با شرکتهای فراملّیتی نیز کشورهای کمتر توسعه یافته میزبان را قادر ساخته است که شرایط بسیار مطلوبتری نسبت به آنچه که در بازار آزاد می‌توانست تحقق

یابد، به دست آورند. در بسیاری از صنایع معدنی و نفت، دولتها سهم خود از درآمدها را از طریق قوانین مالیاتی، حق امتیازها^۱ و مالکیت سهام افزایش داده‌اند. همچنین مداخله دولتها در معاملات انتقال تکنولوژی بین شرکتهای فراملیتی و شرکتهای محلی قدرت چانه‌زنی شرکتهای محلی را افزوده و سطح پرداختهای حق امتیاز و در نتیجه آن جریان ارز به خارج را کاهش داده است.

بنابراین اکثر ساختارگرایان در حالی که منافع پیشنهاد شده توسط شرکتهای فراملیتی را از نقطه نظر انتقال تکنولوژی و دسترسی به بازارهای خارج می‌پذیرند، استدلال می‌کنند که کنترل دولت بر عملکرد این شرکتهای در صورتی که بخواهیم هزینه‌های سرمایه‌گذاری خارجی را به حداقل برسانیم، ضروری است. ساختارگرایان رادیکال‌تر فراتر از این می‌روند. آنها استدلال می‌کنند که شرکتهای فراملیتی خارجی باید کنار گذاشته شوند چون توانایی و تمایل دولتهای جهان سوّم جهت کنترل فعالیتهای این شرکتهای مورد تردید است.

۴-۴- تکنولوژی

همان طور که اخیراً ذکر شد مداخله دولت در انتقال تکنولوژی می‌تواند هزینه تکنولوژی وارداتی را کاهش دهد. این مداخله همچنین می‌تواند جهت «قطعه قطعه کردن»^۲ تکنولوژی به کار برده شود، با این هدف که فقط قطعاتی که در محل قابل دسترسی نیستند وارد شوند. «قطعه قطعه کردن» می‌تواند از طریق افزایش فرصتها برای شرکتهای مشاوران محلی به ارتقاء توسعه تکنولوژیک در داخل کشور کمک کند.

ظرفیت تکنولوژیکی در داخل کشور همچنین می‌تواند مستقیماً به وسیله دولتها، هم از طریق حمایت مستقیم برای تحقیقات کاربردی و هم از طریق ایجاد انگیزه‌های مالی برای چنین هزینه‌هایی توسط بخش خصوصی، تقویت شود. ممکن است مورد خاصی نیز در حمایت از سیاست ترغیب صنایع تولید کننده کالاهای سرمایه‌ای، مثل ماشین - ابزارها^۳،

1 - Royalties

1 - Unpacking

3 - Machine Tools

وجود داشته باشد و آن به دلیل نقش آنها در اشاعه تغییرات تکنولوژیکی در سراسر اقتصاد است.

۵-۴- انباشت

در مقابل نظریه‌های لیبرال که - چنانکه خواهیم دید - بر نیاز به نرخهای بهره بالا به منظور تشویق پس انداز تأکید می‌ورزند اغلب ساختارگرایان بیشتر علاقه‌مند به پایین نگهداشتن نرخهای بهره هستند تا سرمایه‌گذاری تشویق شود. علاوه بر آن، همان طور که در بالا اشاره شد، اعتبارات مالی دارای سوبسید^۱ می‌تواند جهت ترقی بعضی صنایع خاص مورد استفاده قرار گیرد.

در این زمینه دولت می‌تواند نقش مهمی داشته باشد و در صورت ضرورت وام بگیرد تا با نرخهای بهره کم قرض بدهد. همچنین دولت و شرکتهای دولتی هر چند که در عمل اغلب دارای کسری موازنه هستند، می‌توانند یک منبع مهم پس انداز باشند.

ساختارگرایان به توسعه اقتصادی بلند مدت توجه دارند و مایل نیستند که ببینند شانس موفقیت در بلند مدت به وسیله اقدامات ریاضیت‌کشی^۲ در کوتاه مدت که به تقلیل شدید سرمایه‌گذاریها منجر می‌شود مورد مصالحه قرار گرفته است. بنابراین آنها مخالف آن نوع از سیاستهایی هستند که به وسیله صندوق بین‌المللی پول در رابطه با مسئله بدهیها حمایت می‌شود. به ریاضت‌کشی به عنوان یک چاره موقتی که کاری در جهت حل مسائل بلند مدت انجام نمی‌دهد و در واقع فقط می‌تواند به تشدید آنها کمک کند نظر می‌شود. بنابراین ساختارگرایان معتقدند که کشورهای جهان سوم باید «رشد» را انتخاب کنند و یا برای تقلیل قابل توجه بدهیهای خود به مذاکره بپردازند و یا در پرداخت بدهیهای خود قصور ورزند. جای تعجبی نیست که ما در اینجا به مسئله فشارهای خارجی که در برابر کشورهای جهان سوم وجود دارد، بازگشته‌ایم.

۵- نظریه نو-لیبرال

نو - لیبرالیسم چیست؟

همان طور که در قسمت دوم دیدیم، رویکردهای ساختارگرا نسبت به مسأله توسعه اقتصادی از اواسط دهه ۱۹۶۰ مورد حمله فزاینده‌ای قرار گرفت. کمی قبل از آغاز دهه ۱۹۸۰، ساختارگرایی به وسیله نو-لیبرالیسم، به عنوان نظریه راست آیین مسلط توسعه، جایگزین شده بود. در این بخش ما این رویکرد و سیاستهایی را که به وسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بانظر به این دیدگاه مورد حمایت و تبلیغ قرار گرفت با دقت و شرح جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار خواهیم دارد.

نو-لیبرالها این نظر ساختارگرایان را که شرایط غالب در جهان سوم، ضرورت توسعه «یک نظریه» اقتصادی خاص را ایجاب می‌کند، رد می‌کنند. در عوض آنها به اعتبار عام بعضی اصول اقتصادی اعتقاد دارند. نو-لیبرالیسم مبتنی بر نظریه اقتصادی نو-کلاسیک (راست آیین) است و همان گونه که استدلال می‌شود همانقدر که مرتبط به آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین است به اروپا و آمریکای شمالی نیز مرتبط است.

یکی از مدافعان مهم مرتبط بودن نظریه اقتصادی نو-کلاسیک با توسعه، این رویکرد را با عبارات زیر تعریف می‌کند: «دید نو-کلاسیک از جهان یک دید انعطاف پذیر است. مردم در پی نفع خود و خانواده‌هایشان، بدون تردید خود را با فرصتها و قیمتهای در حال تغییر انطباق می‌دهند... خلاصه اینکه می‌توان انتظار داشت که مکانیزم قیمتها نسبتاً خوب عمل کند.» (لیتل^۱، ۱۹۸۲: ۲۵)

این نقل قول، سه خصیصه کلیدی دیدگاه نو-کلاسیک را خلاصه می‌کند:

۱ - فردگرایی: واحدهای اصلی بنا، افراد هستند نه واحدهای اجتماعی یا اقتصادی. همان گونه که مارگارت تاچر یک بار گفته بود: «چیزی به اسم جامعه وجود ندارد، فقط مردان و زنان منفرد و خانواده‌هایشان وجود دارند.»

۲ - روابط مبادله: کانون تحلیل، روابط بازار است. تعامل اجتماعی به سطح مبادله در

بازار تقلیل داد شده است و «اقتصاد نو کلاسیک بنا براین به عنوان یک الگوی اولیه^۱ توصیف می‌شود که به انسان، بررسی بازارها و قیمت‌ها را توصیه می‌کند.» (لیتل، ۱۹۸۲). چنین انتظار می‌رود که بازارها در رابطه با تخصیص کارآ و مؤثر منابع به خوبی عمل می‌کنند. موضوعات مربوط به مالکیت و کنترل منابع مورد بی توجهی و ملاحظات مبتنی بر تساوی حقوق و انصاف نیز مورد بی اعتنایی قرار می‌گیرد.

۳- انعطاف پذیری: در حالی که ساختارگرایان وجود گسترده انعطاف ناپذیری ساختاری در اقتصادهای جهان سوم را مورد تأکید قرار می‌دهند، نظریه نو-کلاسیک انعطاف پذیری را فرض قرار می‌دهد. به این ترتیب، هم تولیدکنندگان و هم مصرف کنندگان به انگیزه‌های ناشی از قیمت‌ها بدون تردید و از روی میل پاسخ می‌دهند. اگر برای کشاورزان قیمت کالاهای تولیدی‌شان افزایش یابد، محصول کشاورزی افزایش خواهد یافت. اگر دستمزدها پایین نگاه داشته شود، شرکتها، انگیزه‌ای برای کاربرد فنون تولیدی کاربر پیدا خواهند کرد و اشتغال رشد خواهد یافت. اگر ارزش پول رایج، تنزل داده شود، مصرف کنندگان، به جای کالاهای وارداتی که نسبتاً گرانتر هستند، کالاهای تولید شده داخلی را خواهند خرید.

۱-۵- تحریف قیمت‌ها^۲ به وجود آورنده عدم کارایی

در مرکز تفکر نو-لیبرالی اخیر، مفهوم تحریف قیمت‌ها قرار دارد. بر مبنای فرضیات معینی می‌توان نشان داد که از بُعد نظری نظام بازار رقابتی به یک اقتصاد کارآمد منتهی می‌شود. این نظریه، مبنای این باور قرار دارد که قیمت‌های بازار، مهمترین نشانه‌ها و علائم را برای تصمیمات مربوط به تخصیص منابع ارائه می‌دهند. اگر قیمت‌ها از سطح قیمت بازار آزاد دور شوند (یعنی اگر قیمت‌ها تحریف شوند) برای مثال به دلیل کنترل قیمت‌ها توسط دولت و سوبسیدها، دیگر اقتصاد به کارایی دست نخواهد یافت. این طور استدلال می‌شود که حتی برای یک کشور کوچک جهان سوم، قیمت‌های مرتبط با بازار آزاد، همان قیمت‌هایی است که در بازار جهانی تثبیت شده است.

در دنیای واقعی، قیمت‌ها اغلب تحریف شده‌اند. در حالی که این امر می‌تواند نتیجه گرایش‌های انحصار طلبانه در بخش خصوصی باشد، نو-لیبرالها معتقدند: «در بیشتر موارد، تحریف قیمت‌ها به طور مستقیم و یا غیر مستقیم به وسیله دولت‌ها در پیگیری بعضی اهداف اجتماعی و یا اقتصادی صورت گرفته است.» (بانک جهانی، ۱۹۸۳: ۵۷)

بنابراین، دلایلی برای از میان برداشتن تحریف قیمت‌ها و نزدیک ساختن قیمت‌ها به «قیمت‌های توأم با کارایی»^۱ وجود دارد. هم تا آنجا که به روابط اقتصادی بین‌المللی یک کشور مربوط می‌شود و هم در معاملات اقتصادی داخلی آن باید به نیروهای بازار اجازه عمل داده شود.

از این رو بانک جهانی و دیگر طرفداران نو-لیبرالیسم سعی کرده‌اند که این بحث‌های نظری را به کمک مطالعاتی که نشان می‌دهد سطح پائینی از تحریف قیمت‌ها با سطح بالایی از رشد اقتصادی رابطه دارد و این امر منجر به سطح بالایی از نابرابری نمی‌شود، حمایت کنند. نتایج یکی از این مطالعات در گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۸۳ آمده است.

در نمودار شماره ۱ پراکندگی نقطه‌ها، سطح تحریف شده قیمت‌ها را در برابر نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی برای ۳۱ کشور کمتر توسعه یافته نشان می‌دهد که این ۳۱ کشور ۷۵ درصد جمعیت کشورهای در حال توسعه، بجز چین را در بر می‌گیرد. بانک جهانی در محاسبه سطح تحریف، قیمت هفت کالای عمده را شناسایی و آنها را به ترتیب در سطوح پائین، متوسط و یابالای تحریف طبقه بندی کرد (به هر یک به ترتیب امتیاز ۱، ۲، ۳ داده شد). برای محاسبه شاخص تحریف قیمت در یک کشور، امتیازات مربوط به تحریف قیمت هر کالای عمده با یکدیگر جمع و حاصل برهفت تقسیم شده است. قیمت‌های انتخاب شده، هر کدام در یکی از سه گروه اصلی زیر جای می‌گرفت:

اول: قیمت‌هایی که بر تجارت خارجی تأثیر می‌گذاشت:

- حمایت از کشاورزی

- حمایت از صنعت

- نرخ برابری ارز

دوم: قیمت‌هایی که بر عوامل تولید اثر می‌گذارد:

- کار و سرمایه

- نرخهای بهره

- دستمزدها

سوم: قیمت‌هایی که بر قیمت‌های داخلی اثر می‌گذارد:

- نرخ نیرو^۱ (برق)، (نرخ نیرو در اینجا به عنوان شاخص قیمت گذاری عوامل زیر بنایی در

نظر گرفته شده است).

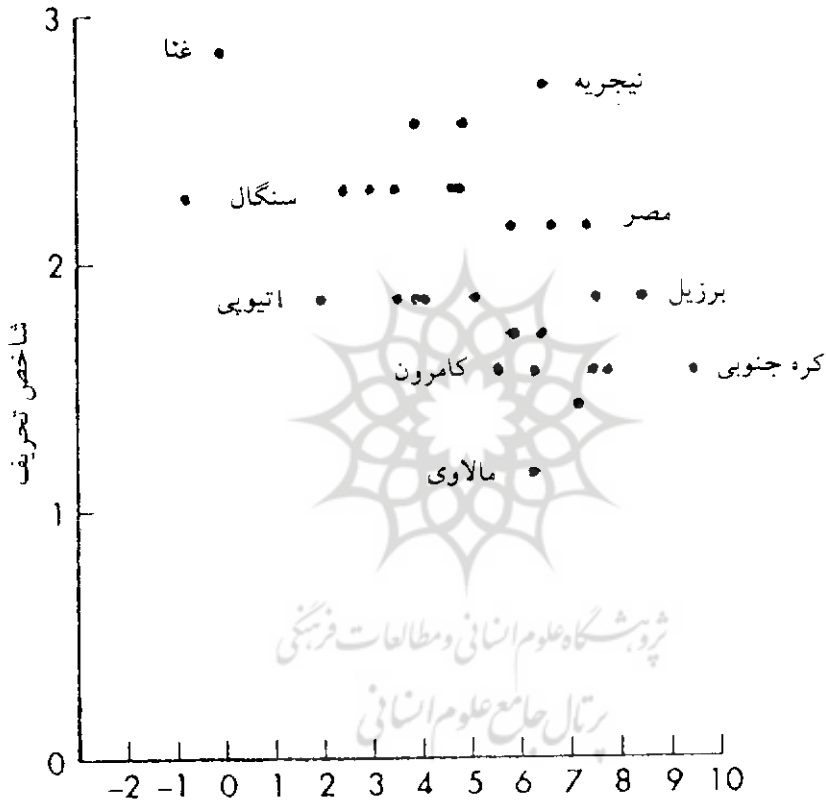
- تورم

ما دوباره در مورد نمودار شماره ۱ صحبت خواهیم کرد، اما ابتدا ببینیم این قیمت‌ها چگونه بر عملکرد اقتصادی یک کشور تأثیر می‌گذارد. اولین مجموعه قیمت‌ها که مربوط به تجارت خارجی است، به وضوح با یک استراتژی رو به خارج ارتباط نزدیک دارد. این مجموعه قیمت‌ها با دقت و جزئیات بیشتری در قسمت بعد تحت عنوان منافع حاصل از تجارت بررسی می‌شود.

مجموعه دوم، مربوط به نرخهای بهره و دستمزدها می‌شود. در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته، دولت‌ها به منظور پائین نگهداشتن نرخ بهره در بازارهای پول مداخله می‌کنند. وقتی که تورم بالا است، این امر اغلب به نرخ بهره واقعی منفی (یعنی نرخ بهره‌ای که زیر نرخ تورم قرار دارد) منجر می‌شود. این امر شماری از اثرات نامطلوب را به همراه دارد. اول اینکه نرخ بهره باید به معنی واقعی، مثبت باشد تا انگیزه‌ای برای پس انداز کردن شود. دوم اینکه، یک نرخ با بهره بالا، کارآیی سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد. در جایی که نرخهای بهره به طور مصنوعی پائین هستند، اعتبارات مالی را باید سهمیه بندی کرد که در چنین حالتی کشاورزان و صاحبان صنایع بزرگ به ضرر کشاورزان و صاحبان صنایع کوچک «مورد لطف قرار خواهند گرفت» از میان برداشتن سقف بهره، نقش مهمی در تضمین این امر دارد که وجوه

نمودار شماره ۱

تحریف قیمتها و نرخ رشد در دهه ۱۹۷۰



درصد متوسط نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی

به کسانی داده شود که می‌توانند آن را به کارآترین شیوه مورد استفاده قرار دهند و نه کسانی که «ارتباطات» لازم و یا ضمانت‌های مالی فراوان برای بازپرداخت وام خود دارند. به نظر نو-لیبرالها نرخ بهره و نرخ دستمزد همچنین از جمله عوامل کلیدی در تعیین نوع تکنولوژی به کار گرفته شده در تولید هستند. اگر نرخ بهره خیلی پائین باشد، این شرکتها رابه جایگزین کردن کارگر به وسیله ماشین تشویق خواهد کرد که این امر اثر منفی بر رشد فرصتهای اشتغال خواهد داشت. همچنین استدلال می‌شود که افزایش نرخ دستمزد باید به منظور حفظ رقابت بین المللی محدود شود.

در مورد مجموعه سؤم قیمت‌ها، تسهیلات زیر بنایی زیر قیمت می‌تواند موجب مسائلی بشود زیرا این امر به سرمایه‌گذاری نامناسب منجر می‌شود که موجب بروز تنگنانهایی با اثرات منفی بر رشد اقتصادی است. برای مثال ممکن است دولتی تصمیم بگیرد که قیمت برق را به منظور تشویق تولید صنعتی پائین نگهدارد. اگر شرکتهای برق، خصوصاً باشند، کنترل قیمت، موجب کاهش سوددهی آنها خواهد شد و بنابراین آنها برای سرمایه‌گذاری در جهت ایجاد ظرفیت مولد جدید، و یا شاید حتی در حفظ ظرفیت موجود در یک سطح مناسب، تمایلی نخواهند داشت. اگر صنعت برق در مالکیت دولتی باشد، آنها هم دچار کمبود وجوه «از درون - ایجاد شده» جهت برنامه‌های سرمایه‌گذاری می‌شوند و ممکن است این صنعت توسط یک دولت مرکزی که دچار مزیقه مالی است کاملاً از وجوه نقدی تهی شود. نتیجه این نقصان سرمایه‌گذاری، عرضه ناکافی برق خواهد بود که به قطع مکرر آن منجر می‌شود. بنابراین شرکتهای صنعتی ممکن است حتی مجبور به نصب مولدهای برق شوند تا بتوانند عرضه برق خود را تضمین کنند. این امر هزینه‌های اضافی را در مقایسه با هزینه سرمایه‌گذاری مناسب در صنعت برق در بر خواهد داشت و بنابراین موجب تخصیص غیر کارآی منابع می‌شود.

بالاخره اینکه، تورم بالا و یا به سرعت در حال افزایش به عنوان یک تحریف عمده که به تخصیص کارآی منابع لطمه می‌زند در نظر آورده می‌شود. زیرا این امر، موجب عدم اطمینان

و تشویق به فعالیت‌های غیر تولیدی می‌شود. این امر غیر معمول نیست که افراد مرفّه به جای سرمایه‌گذاری در تولید صنعتی، در بازارهای مالی و یا ملک و املاک، به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل تورّم، سرمایه‌گذاری کنند.

۱-۱-۵- شاخص تحریف

هفت تحریف [قیمت تحریف شده هفت کالای عمده] ذکر شده در بالا، باهم جمع زده شدند و یک شاخص مرکب تحریف برای هر کشور به دست آمد. سپس این شاخص با نرخ رشد اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ مقایسه شد (رجوع کنید به نمودار شماره ۱). این مقایسه نشان داد که کشورهای با سطح تحریف پایین به طور متوسط، بهترین عملکرد را داشته‌اند. این کشورها دارای نرخ رشد $6/8$ درصد در سال بوده‌اند در حالی که کشورهای با تحریف متوسط نرخ رشد $5/7$ درصد و کشورهای با تحریف بالا، نرخ رشد $3/1$ درصد را داشته‌اند (بانک جهانی، ۱۹۸۳). به عبارت دیگر کشورهایی که تحریف قیمت کمی داشتند، رشد سریعتری داشتند در حالی که کشورهایی که دارای تحریف قیمت بالایی بودند، عملکرد بدی داشتند. این مقایسه، در ظاهر به صورت یک همبستگی بسیار شسته و رفته‌ای به نظر می‌آید که گستره‌ای از متغیرهای قیمت را مورد محاسبه قرار داده است. اما آیا این مقایسه این واقعیت را هم منعکس می‌کند که کشورهایی که با تحریف بالا، اهمیت بیشتری به اهداف اجتماعی به جای هدف رشد سریع اقتصادی داده‌اند، از نقطه نظر توزیع درآمد نیز عملکرد بهتری داشته‌اند؟ بانک جهانی استدلال می‌کند که نه. هیچ تفاوت قابل توجهی بین سه گروه کشورها از نقطه نظر نابرابری درآمدها وجود ندارد. اگر هم چیزی قابل ذکر باشد کشورهای با تحریف پایین [قیمتها] از این نظر بهتر عمل کرده‌اند. شواهد فوق از این نظر که اصلاح قیمتها عامل پراهمیتی در توسعه اقتصادی است، دفاع می‌کند.

۲-۵- منافع حاصل از تجارت، انتقادی بر سیاست جانشینی واردات

نظریه نو- لیبرال در راستای تأکید بر اهمیت آزاد کردن قیمتها، به شدت بر خصایص نیکوی تجارت تأکید می‌ورزد. این نظریه نشان می‌دهد که کشورها می‌توانند با تخصص پیدا

کردن در مورد آن کالایی که برای آن از مزیت نسبی^۱ برخوردارند از تجارت نفع ببرند و سایر کالاها را وارد کنند. اگر کشورها، تجارت آزاد را برگزینند یا حداقل محدودیتهای تجارت را در یک سطح حداقل نگهدارند چنین تخصص گرایی به وجود خواهد آمد.

از آنجا که نظریه مزیت نسبی یکی از ابزارهای عمده تفکر نو- لیبرالی و انتقادی بر سیاستهای جانشینی واردات در گذشته بوده است، بی فایده نیست که این نظریه را با دقت و جزئیات بیشتری بیان کنیم.

نظریه مزیت نسبی می‌گوید که یک کشور یا در واقع تمام کشورها، از آزادی واردات و صادرات، بدون هیچ محدودیتی، نفع خواهند برد. ایده اصلی در اینجا این است که هر کشوری به جای آنکه در تولید اقلامی سعی کند که برای آنها به خوبی مجهز نیست و می‌تواند آنها را به صورت ارزاتر از کشورهایی که این اقلام را با هزینه کمتر تولید می‌کنند وارد کند، مطلوب است که تلاش خود را بر تولید چیزهایی که در آنها مزیت، نسبی دارد، متمرکز کند.

در مورد سیاست جانشینی واردات مسأله این است که این سیاست به منظور تشویق تولید محلی کالاهایی که در خارج به صورت ارزاتر تولید می‌شوند، عمداً در تجارت مداخله می‌کند. از نقطه نظر نو- لیبرالها این امر آثار منفی متعددی دارد که به قرار زیر است:

۱-۲-۵- عدم کارایی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اول، استدلال می‌شود که سیاست حمایت از تولیدات داخلی به عدم کارایی منجر می‌شود. عدم کارایی در چنین زمینه‌ای معانی مختلفی دارد. شرکتهایی که در مقابل رقابت بین‌المللی مورد حمایت قرار می‌گیرند، بر خلاف آنهایی که در بازار آزاد قرار دارند نیازی به کم کردن هزینه‌ها و افزایش محصول نمی‌بینند. آنها استطاعت به هدر دادن مواد و کیفیت بد کالا را بدون آنکه بقایشان در بازار مورد تهدید قرار بگیرد، دارند. این امر در هزینه‌های بالا و کیفیت پائین که اغلب وجه مشخصه صنایع جانشینی واردات در کشورهای جهان سوم است، منعکس است.

1 - Comparative advantage

عدم کارآیی همچنین می‌تواند از نقطه نظر تخصیص منابع ایجاد شود. برای مثال، کشوری که سیاست جانشینی واردات را دنبال می‌کند ممکن است سقفی برای واردات منسوجات قائل شود تا صنایع نساجی خود را که برای بازار داخلی تولید می‌کند مورد حمایت قرار دهد. این کشور ممکن است به خوبی دریابد که حتی با نیروی کار نسبتاً ارزان، کارخانه‌های نساجی‌اش، پارچه را با هزینه یک دلار برای هر متر تولید می‌کنند در حالی که واردکنندگان می‌توانند پارچه‌ای را که در کارخانه‌های مافوق مدرن ژاپن تولید شده است با هزینه ۸۰ سنت برای هر متر وارد کنند. اگر کارخانه‌های داخلی یک میلیون متر پارچه تولید کنند، این امر موجب صرفه جویی ارزی معادل ۸۰۰۰۰۰ دلار آمریکا می‌شود که در غیر این صورت باید صرف واردات آن مقدار پارچه می‌شد. اما هزینه داخلی برای تولید این مقدار پارچه معادل یک میلیون دلار بوده است. نظریه مزیت نسبی اظهار می‌دارد که بیشتر به نفع این کشور بود که پارچه خارجی ارزانتر را وارد می‌کرد و یک میلیون دلار را صرف فعالیت دیگری می‌کرد که در تولید آن از قدرت رقابت بین‌المللی بیشتری برخوردار است. این امر امکان برخورداری از سطح مشابهی از مصرف پارچه را برای کشور فراهم می‌کرد و در عین حال منابعی را جهت تولید اضافی سایر کالاها آزاد می‌ساخت.

۲-۲-۵- تبعیض علیه کشاورزی

یکی از راههای عمده‌ای که طی آن سیاست جانشینی واردات، تخصیص منابع در کشورهای کمتر توسعه یافته را از مسیر درست آن منحرف کرده است، تبعیض علیه کشاورزی را به دنبال دارد. زیرا استراتژی جانشینی واردات سعی خود را بر ارتقای صنایع کارخانه‌ای متمرکز کرده است و حمایت از تولید صنعتی داخلی، عموماً بسیار بیشتر از حمایتی است که تولیدات کشاورزی داخلی از آن برخوردار شده است....

این به آن معنی است که تولیدکنندگان کشاورزی با شرایط نامطلوب داخلی تجارت روبه رو هستند، زیرا نهاده‌های صنعتی و کالاهای مصرفی که آنها می‌خرند به قیمتی بسیار بالاتر از قیمت‌های رایج در بازار جهانی فروخته می‌شود، اما به آنها به همان نسبت، قیمت

بالاتری برای کالاهای کشاورزیشان پرداخت نمی‌شود. این امر یک اثر رکودزا^۱ بر تولیدات و سرمایه‌گذاری کشاورزی دارد و موجب ایستایی کشاورزی می‌شود.

۳- ۲- ۵- جانبداری علیه صادرات

یکی دیگر از جانبداریهای سیاست جانشینی واردات علیه صادرات است. بر طبق نظر نو- لیبرالها به طور متناقضی، بدبینی ساختارگرایان نسبت به صادرات به صورت یک رسالت خود ارضاء کننده در آمد زیرا سیاستهایی که آنها مورد تبلیغ و ترویج قرار دادند، علیه صادرات، تبعیض ایجاد می‌کرد.

مثالی را که قبلاً در مورد صنعت نساجی داشتیم در نظر آورید. اگر کارخانه‌های نساجی پرهزینه در پس موانع حمایتی بر پا شوند، این امر، هزینه پارچه برای صنایع پوشاک را افزایش خواهد داد. تولید پوشاک که ممکن است در صورت دسترسی به پارچه‌ای باقیمتی مشابه قیمتی که رقبای بین المللی می‌پردازند، می‌توانست در سطح بین‌المللی به رقابت بپردازد، دیگر قادر به چنین رقابتی نیست و لذا صادرات کاهش خواهد یافت (و یا حتی اصلاً ایجاد نخواهد شد).

نتیجه نهایی این است که صادرات سنتی گرایش به رکود خواهد داشت و خطوط جدید صادرات نیز به وجود نخواهد آمد. بنابراین کمبود ارز خارجی به جای اینکه به وسیله سیاست جانشینی واردات تسکین یابد، بدتر خواهد شد.

۴- ۲- ۵- شواهد تجربی

این بحثهای نظری به وسیله تعدادی از مطالعات تجربی که مدعی هستند که کشورهای که سیاستهای تجاری رو به خارج را انتخاب کرده‌اند نسبت به آن کشورهای که سیاست تجاری رو به داخل را برگزیده‌اند دارای عملکرد اقتصادی بهتری بوده‌اند، تقویت شده است.

یکی از پرنفوذترین این مطالعات که ۴۱ کشور را تحت پوشش قرار داد به وسیله بانک

جهانی انجام شد و در گزارش توسعه جهانی^۱ برای سال ۱۹۸۷ ارائه شد. کشورها بر طبق درجهٔ جهت گیریشان به سمت خارج و یا به سمت داخل، در دو دورهٔ ۷۳ - ۱۹۶۳ و ۸۵ - ۱۹۷۳ طبقه بندی شدند (رجوع کنید به جدول شمارهٔ ۲). نتایج را می توان با رجوع به مجموعهٔ نمودارهای شمارهٔ ۲ مشاهده کرد.

دو نمودار سمت چپ نشان می دهد که کشورهایی که به شدت رو به خارج جهت گیری کرده اند، از نقطه نظر رشد اقتصادی، چه با محاسبهٔ میزان مطلق تولید ناخالص داخلی و چه با محاسبهٔ میزان سرانهٔ تولید ناخالص ملی، عملکرد بهتری داشته اند. دو نمودار سمت راست، میزان تورم و نرخ رشد صادرات صنعتی را نشان می دهد.



جدول شماره ۲

طبقه بندی ۴۱ کشور بر مبنای جهت گیری تجاری آنها

کشورهای با جهت گیری	کشورهای با جهت گیری	کشورهای با جهت گیری	کشورهای با جهت گیری	دوره زمانی
شدید روبه خارج	متدل روبه خارج	متدل روبه داخل	شدید روبه داخل	۷۳-۱۹۶۳
هنگ کنگ	برزیل	بولیوی	آرژانتین	
کره جنوبی	کامرون	السالوادر	بنگلادش	
جمهوری سنگاپور	کلمبیا	هندو راس	بوروندی	
	کاستاریکا	کنیا	شیلی	
	ساحل عاج	ماداگاسکار	جمهوری دومینیکن	
	گوآتمالا	مکزیک	اتیوپی	
	اندونزی	نیکاراگوآ	غنا	
	اسرائیل	نیجریه	هند	
	مالزی	فیلیپین	پاکستان	
	تایلند	سنگال	پرو	
		سری لانکا	سری لانکا	
		یوگسلاوی	سودان	
			ترکیه	
			اوروگوئه	
			زامبیا	

ادامه در صفحه بعد

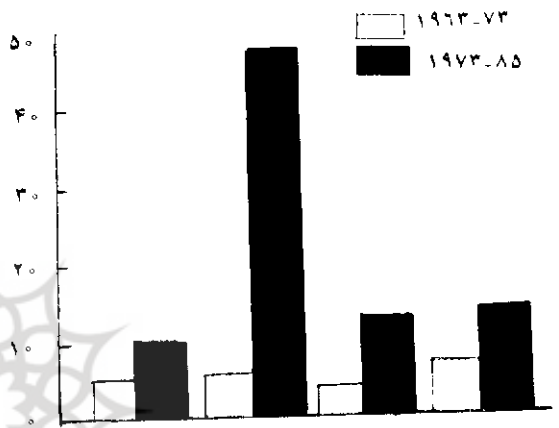
دوره زمانی	کشورهای با جهت گیری شدید رو به داخل	کشورهای با جهت گیری معتدل رو به داخل	کشورهای با جهت گیری معتدل رو به خارج	کشورهای با جهت گیری شدید رو به خارج
۱۹۷۳-۸۵	آرژانتین	کامرون	برزیل	هنگ کنگ
	بنگلادش	کلمبیا	شیلی	کره جنوبی
	بولیوی	کاستاریکا	اسرائیل	جمهوری سنگاپور
	بوروندی	ساحل عاج	مالزی	
	جمهوری دومینیکن	السالوادور	تایلند	
	اتیوپی	گواتمالا	تونس	
	غنا	هندوراس	ترکیه	
	هند	اندونزی	اروگوئه	
	ماداگاسکار	کنا		
	نجریه	مکزیک		
	پرو	نیکاراگوئه		
	سودان	پاکستان		
	تانزانیا	فیلیپین		
	زامبیا	سنگال		
		سری لانکا		
		یوگسلاوی		

منبع: بانک جهانی، ۱۹۸۷

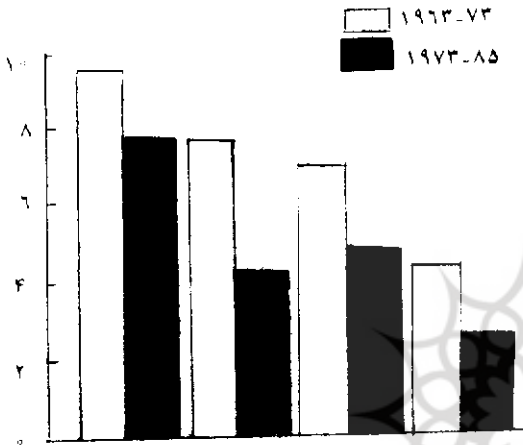
مجموعه نمودارهای شماره ۲

عملکرد اقتصادی ۲۱ کشور بر مبنای جهت گیری تجاری آنها

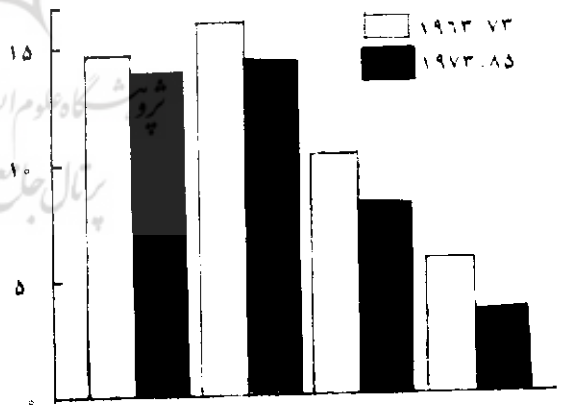
میزان تورم



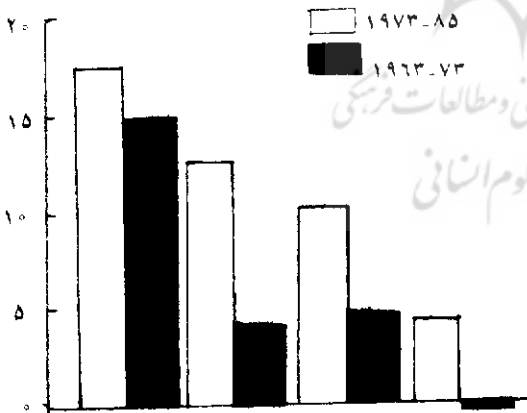
نرخ تولید ناخالص داخلی



نرخ رشد صادرات صنعتی



میزان سرانه تولید ناخالص ملی



کشورهای با جهت گیری شدید روبه خارج	کشورهای با جهت گیری معتدل روبه خارج	کشورهای با جهت گیری معتدل روبه داخل	کشورهای با جهت گیری شدید روبه داخل
شدید روبه خارج	معتدل روبه خارج	معتدل روبه داخل	شدید روبه داخل

تعجیبی نیست که صادرات صنعتی اقتصادهایی که رو به خارج جهتگیری کرده‌اند نسبت به صادرات صنعتی اقتصادهایی که رو به داخل جهتگیری کرده‌اند، رشد سریعتری داشته است. هر چند از نقطه نظر توزم، اقتصادهایی که به صورت معتدلی دارای جهتگیری رو به خارج بوده‌اند، بدترین عملکرد را داشته‌اند.

اگر چه در مجموعه نمودارهای شماره ۲ نشان داده نشده است اما بانک جهانی استدلال می‌کند که: «به خوبی می‌توان از این گفته که جهتگیری رو به خارج، به توزیع درآمد منصفانه‌تر منجر می‌شود، دفاع کرد. اول اینکه، گسترش صادرات کاربرد به معنی اشتغال بیشتر است. دوم اینکه، در تقویت مورد فوق باید گفت که جهتگیری روبه خارج، جانبداری از صنایع سرمایه‌بر^۱ را که اغلب به طور ضمنی در سیاستهای مبتنی بر جهتگیری رو به داخل وجود دارد، از بین می‌برد. سوم اینکه، کنترل مستقیم یک استراژی رو به داخل، مولد اجاره بهایی^۲ است که درآمد را به طرف آنهایی که به مجوز واردات و یا اعتبارهای مالی سوسپسید شده دسترسی دارند، هدایت می‌کند.» (بانک جهانی، ۱۹۸۷: ۸۵)

بنابراین هم در سطح نظری و هم در سطح تجربی برای کشورهای جهان سوم، یک سیاست تجاری لیبرال، نسبت به یک سیاست حمایت‌گرا بهتر دانسته می‌شود.

۳-۵- نقد دخالت دولت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در حالی که نو- لیبرالها حمایت‌گرایی را مسأله عمده‌ای می‌دانند که روابط اقتصادی بین‌المللی کشورهای جهان سوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اشکال دیگری از دخالت دولت در اقتصاد داخلی نیز رایج است. این اشکال دیگر مداخله نیز در معرض انتقاد نظریه پردازان نو- لیبرال قرار گرفته است.

۱- ۳- ۵- برنامه ریزی توسعه

در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، برنامه‌ریزی توسعه بسیار متداول بود. در بسیاری از

1 - Capital - Intensive Industries

۲- این اصطلاح (Rent) در صفحات بعدی مقاله توضیح داده شده است (مترجم).

کشورها این برنامه‌ریزی تا حدود زیادی کار روی کاغذ بود تا اعطاء کنندگان کمک را در مورد وجود نیاز به کمک خارجی متقاعد سازد. هر چند بعضی از کشورها، قابل توجه تر از همه هند، برنامه‌ریزی را بسیار جدی تلقی کردند و برنامه‌های پنجساله را جهت هدایت سیاستهای اقتصادی خود به کار گرفتند با این وصف، در اواخر دهه ۱۹۶۰ برنامه‌ریزی جامع به طور فزاینده‌ای مورد انتقاد قرار گرفت زیرا اهداف مورد نظر برنامه‌ها تأمین نشدند و بسیاری از برنامه‌ها حتی به مرحله اجرا نرسیدند.

انتقاد نو-لیبرالها از برنامه‌ریزی به طور وسیعی بر مبنای توان محدود برنامه ریزان دولتی صورت گرفته است. اول اینکه آنها اطلاعات کافی ندارند که بر اساس آن برنامه‌ها را بنانهند. برنامه‌ریزی نه تنها به اطلاعات دقیق و مفصل در مورد فنون جاری تولید و تقاضای مصرف کننده نیازمند است بلکه همچنین به دور اندیشی در مورد اینکه چگونه این عناصر، متحول خواهند شد نیز نیاز دارد. نو-لیبرالها اظهار می‌دارند که در دنیای واقعی، کار فرمایان منفرد در مقایسه با برنامه ریزان دولتی، برای انجام چنین ارزیابی‌هایی در موقعیت بسیار بهتری قرار دارند. بنابراین مکانیزم قیمتها وسیله‌ای بسیار بهتر از برنامه جامع برای جهت دادن به تصمیمات سرمایه گذاری است.

دوم اینکه، برنامه ریزان اغلب فاقد اهرمها یا ابزار لازم برای حصول اطمینان از اجرای برنامه‌های خود هستند. بر خلاف اتحاد شوروی که دولت مستقیماً تمام اقتصاد را کنترل می‌کرد، در کشورهای جهان سوم بخشهای عمده اقتصاد در دست بخش خصوصی باقی مانده است، بنابراین اهداف برنامه اغلب چیزی بیش از پند و اندرز به حساب نمی‌آید.

سومین انتقاد این است که برنامه ریزی در سطح نادرستی صورت گرفت. از این رو زمانی که برنامه‌های ملی ریخته شد طرحهای منفردی که باید به اجرا در می‌آمدند تا آن برنامه تحقق یابد، مورد توجه کافی قرار نگرفتند. اغلب موارد، طرحهایی که به خوبی مورد تأمل قرار گرفته و از نظر اجتماعی سود آور باشد، اصلاً وجود نداشت. درک این واقعیت بود که موجب توسعه فنون تحلیل سود و زیان اجتماعی^۱ در اواخر دهه ۱۹۶۰ شد.

۲-۳-۵- اجاره طلبی^۱

انتقاد نو- لیبرالها از دخالت دولت فقط به برنامه ریزی توسعه محدود نمی‌شود. تردید نسبت به دیوانسالاران دولتی در همه موارد به چشم می‌خورد. اگر چه برنامه ریزی توسعه دیگر چندان طرفداری ندارد اما بیشتر اقتصادهای جهان سوم به وسیله کنترل‌های بی‌شمار دولت بر فعالیت‌های اقتصادی، از جمله جواز تولید، کنترل قیمت‌ها، کنترل ارز و سهمیه بندی واردات، مشخص می‌شوند.

نو- لیبرالها عقیده دارند که اگر دولتها در بازار دخالت و مقررات کنترلی را اعمال کنند، مردم، بیشتر وقت خود را وقف تلاش برای به دست آوردن قدرت و موقعیت ممتازی می‌کنند که به آنها امکان بهره‌بردن از آن مقررات کنترلی را بدهد. آنها به طور فزاینده‌ای از فعالیت‌های تولیدی به فعالیت‌های غیر تولیدی تغییر وضعیت خواهند داد و این نشانگر به هدر رفتن منابع است. این امر اصطلاحاً به «اجاره طلبی» معروف است زیرا سودی که به دلیل داشتن موقعیتی ویژه می‌تواند کسب شود در اصطلاح اقتصاد دانان، اجاره بهای انحصاری^۲ نامیده شده است (اگر چه این چنین سودی هیچ ارتباطی به اجاره یک خانه و یا زمین ندارد).

اجاره طلبی را می‌توان در اقتصادی که دارای مقررات کنترل واردات و کنترل ارز خارجی است نشان داد. تاجری که جواز تجارت را در دست دارد مجاز است که ارز خارجی بخرد و به وارد کردن کالاهای مشخصی پردازد. برای مثال تاجری که جواز وارد کردن تلویزیون را در دست دارد می‌تواند تلویزیون را در بازارهای بین‌المللی ارزان بخرد. اما از آنجا که دولت محدودیتی برای تعداد تلویزیونی که می‌توان وارد کشور کرد قائل است، قیمت داخلی بسیار بیشتر از قیمت بازار بین‌المللی است که این امر منعکس کننده کمیاب بودن آن کالا در داخل است. پس در اینجا تاجر خوشبخت می‌تواند از این اختلاف قیمت سود ببرد.

بنابراین اگر تاجر بتواند از طریق کسب مجوزهای لازم، سودهای بسیار بالایی ببرند به نفع آنها خواهد بود که امکانات خود را وقف به دست آوردن این مجوزها کنند. از این رو

بعضی تجار جهت تشویق مقامات برای حمایت و به تصویب رساندن مقررات مورد نظر آنها، جهت خرید و فروش جواز، و سپس برای معاملات بازار سیاه کالاهای وارداتی و ارز خارجی تلاش بسیاری خواهند کرد. این گونه فعالیتها اغلب مسیر نسبتاً آسانی به طرف ثروتمند شدن هستند. این تلاشها ممکن است در جهت فساد نیز هدایت شود زیرا تجار در جهت رشوه دادن به دیوانسالاران عمده نیز تلاش خواهند کرد. اما حتی در صورت عدم وجود فساد، منابع در مسیری به غیر از تولید و رفاه ملی هدایت خواهد شد. استدلالهای مشابهی در مورد انواع دیگر کنترل مستقیم به کار برده شده است. برای مثال کنترل قیمتها می تواند موجب شود که شرکتها به طور مصنوعی هزینه های خود را زیاد نشان دهند تا اجازه افزایش قیمت به دست آورند.

۳-۳-۵- هزینه های دولت و تورم

نو- لیبرالها سطح هزینه های دولت را چه در کشورهای توسعه یافته و چه در کشورهای کمتر توسعه یافته بیش از حد می دانند. دهه ۱۹۸۰ شاهد تلاش عمده ای در کم کردن مقیاس بخش دولتی در انگلستان بود. نو- لیبرالها از انجام اقدامات مشابهی در کشورهای جهان سوم حمایت می کنند. بانک جهانی در «گزارش توسعه جهانی» خود برای سال ۱۹۸۸ چنین توضیح می دهد:

«در طول چند دهه گذشته، بخش دولتی تقریباً در تمام کشورها به سرعت رشد کرده است. این گزارش نشان داده است که چگونه هدایت ضعیف سیاستهای مالی در ایجاد مسائل جدی اقتصادی در قسمتهایی از جهان در حال توسعه سهم داشته است. کسری بودجه غیر قابل تحمل، بسیاری از کشورها را به سمت گرفتن وامهای سنگین از خارج، تورم بالا و سرمایه گذاری خصوصی را کد سوق داده است. درآمدهای دولتی در همپایی با هزینه های دولتی ناموفق بوده است... وجوه دولتی بیش از حدی جهت سرمایه گذاریهای غیر عاقلانه، سوبسیدهای پر هزینه، اشتغال دولتی بیش از اندازه، و در عین حال وجوه دولتی بسیار اندکی جهت سرمایه گذاری به منظور حمایت از توسعه به مصرف رسیده است.» (بانک جهانی،

گفته می‌شود که رشد هزینه‌های دولتی، دو پیامد منفی عمده به همراه دارد. اول اینکه، این امر موجب محدود کردن جابرای ابتکارات و سرمایه‌گذاریهای خصوصی می‌شود. به عبارت دیگر همان‌گونه که بخش دولتی رشد می‌کند جای هرچه کمتری برای بخش خصوصی باقی می‌گذارد.

دوم اینکه، این گرایش وجود دارد که هزینه‌های دولتی با نرخ سریعتری از درآمدهای دولتی افزایش یابد. نتیجه، یک کسری بودجه رو به رشد بخش دولتی است که اغلب با انتشار اسکناس تأمین می‌شود. این امر منجر به فشارهای تورمی در اقتصاد و موجب برهم زدن رشد اقتصادی می‌شود.

۴ - ۳ - ۵ - بنگاههای اقتصادی دولتی

عامل مهمی که در کسری بودجه بخش دولتی، سهم بسزایی ادا می‌کند بارتحمیلی سوسیدهای داده شده به شرکتهای زیان‌آور دولتی است. بانک جهانی، در گزارش خود در مورد این شرکتهای خاطر نشان می‌سازد: «... سابقه عملکرد آنها، بخصوص در کشورهای در حال توسعه مکرراً بسیار ضعیف بوده است. چنانکه دولتها امید داشتند، این شرکتهای نتوانستند نقش استراتژیکی در صنعتی کردن کشور ایفا کنند. نرخهای برگشتی مالی^۱ در مورد بنگاههای دولتی عموماً پائین‌تر از نرخهای برگشتی مالی بخش خصوصی بوده است... آنها اغلب باربزرگی بر دوش بودجه عمومی گذاشته‌اند. در یک بررسی این نتیجه حاصل شده است که در کشورهای که بنگاههای دولتی، سهم بیشتری از سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده‌اند، عموماً نرخ رشد اقتصادی پایین‌تر بوده است. (بانک جهانی، ۱۹۸۷: ۶۷-۶۶)

۶- سیاستهای نو-لیبرال

در نتیجه اجرای سیاستهای تدوین شده به وسیله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول،

نظریات نو- لیبرالها در بسیاری از کشورهای جهان سوّم به عمل درآمده است. این سیاستها اغلب با عنوان تعدیل ساختاری^۱ مورد اشاره قرار می‌گیرند. در این قسمت ما به سه جنبه این سیاستها، که به بحثهای قسمت قبل در مورد نظریه نو- لیبرال مربوط می‌شود، نگاه می‌کنیم:

- آزاد سازی بازار، که اغلب با عنوان «تصحیح قیمتها» مورد اشاره قرار می‌گیرد.
- آزاد سازی تجارت به منظور سوق دادن اقتصاد به سمت جهتگیری بیشتر رو به خارج.
- کاهش نقش دولت در اقتصاد از طریق خصوصی سازی و کاستن هزینه‌های دولت.

گفته می‌شود که این سیاستها، تماماً به یک اقتصاد رو به بازار، چه در سطح داخلی و چه در رابطه با اقتصاد بین المللی منتهی خواهد شد.

۱-۶- تصحیح قیمتها

۱-۱-۶- از میان برداشتن کنترل قیمتها

در بسیاری از کشورهای جهان سوّم، به دلایل اجتماعی، سیاسی و غیره، دولتها سعی دارند که قیمت کالاهای اساسی را کنترل کنند. آنها همچنین ممکن است سوبسیدهایی در بعضی زمینه‌ها ارائه دهند. اصلاحاتی جهت از بین بردن این تحریفها ضروری است. باید اجازه داد که قیمتها به جای اینکه به طور مصنوعی محدود شوند، منعکس کننده کمیابی واقعی کالاها باشند. بنابراین یک توصیه معمول در اینجا از بین بردن کنترل قیمتها و سوبسیدهاست.

کنترل مستقیم سرمایه‌گذاری و محصولات نیز از کارکرد مکانیزم بازار در کشورهای جهان سوّم جلوگیری می‌کند. تعدادی از کشورها، از جمله برزیل، مصر، هند، اندونزی، مکزیک و پاکستان به منظور تحت کنترل درآوردن سرمایه‌گذارهای جدید، صدور مجوز صنعتی را مورد استفاده قرار می‌دهند. این امر به تأخیرهای ناشی از دیوانسالاری منجر می‌شود و ممکن است موجب دلسردی سرمایه‌گذاران شود. در حالی که در همان زمان، شرکتهای بزرگ مورد لطف قرار می‌گیرند با این امر رقابت کاهش داده می‌شود. در چنین شرایطی مقررات زدایی^۲ به عنوان وسیله‌ای جهت افزایش رقابت و بهبود کارایی، تبلیغ و توصیه می‌شود. برای مثال در

هند، تضعیف مقررات صدور مجوز در صنایع موتور سیکلت سازی^۱ منجر به رشد سریع این صنعت شد و رقابت بیشتر، تولید محصولات فنی برتر را، منطبق با استانداردهای بین‌المللی قیمت و کیفیت، ترغیب کرد. (بانک جهانی، ۱۹۸۷)

۲-۱-۶- آزاد سازی مالی^۲

آزاد سازی مالی نیز یک بخش اساسی از این محموله^۳ است نرخهای بهره اغلب به طور مصنوعی پایین نگهداشته می‌شوند و در جایی که نرخ تورم بالا باشد، نرخ بهره واقعی (با به حساب آوردن تورم) ممکن است منفی باشد. حذف کنترل دولت بر بازار سرمایه، در حالی که به بهره بالاتر، حداقل به معنی واقعی مثبت منجر می‌شود، می‌تواند کارایی سرمایه گذاری را افزایش دهد و ممکن است سطح بالاتری از پس‌انداز را تشویق کند. کشورهای متعددی مثل آرژانتین، شیلی و اروگوئه این اصلاحات را اگر چه نه بدون مسائل متعدد انجام داده‌اند. (بانک جهانی، ۱۹۸۷)

۳-۱-۶- دخالت کمتر در بازار کار

کاستن از مداخله دولت در بازار کار نیز بسیار مطلوب است. لغو قانون حداقل دستمزد، دادن دستمزدهای واقع بینانه (یعنی کمتر) در بخش دولتی، و اصلاح قوانین کار که امنیت شغلی را به وجود می‌آورد و یا پرداخت قابل توجه به کارگر در زمان کنار گذاشته شدن را ضروری می‌کند، همه و همه به عنوان اقداماتی تلقی می‌شوند که باید انجام گیرند تا کارایی بازار کار را افزایش دهند

۲-۶- آزادی تجارت

دومین حیطه عمده اصلاح سیاستها، مربوط به تجارت است که جهت انتقال به استراتژیهای رو به خارج توسعه، طراحی شده است.

1 - Scooter Industry

2 - Financial Liberalization

4 - Package

۱- ۲- ۶- از بین بردن سهمیه‌های واردات

ابتدا باید سهمیه بندی واردات از میان برداشته شود. این سهمیه بندیها از دو جهت نامطلوب هستند. این گونه اقدامات نه تنها تولیدکنندگان داخلی را در مقابل رقابت بین‌المللی حمایت می‌کند و به آنها اجازه می‌دهد تا با عدم کارایی عمل کنند و قیمتها را افزایش دهند بلکه موجب فعالیت‌های اجاره طلبانه نیز می‌شود. بنابراین بخصوص از بین بردن سهمیه‌های واردات، حتی اگر به طور موقت به وسیله مالیات بر واردات جایگزین شوند، مطلوب تلقی می‌شود.

۲- ۲- ۶- از بین بردن تعرفه‌های گمرکی

بعداز اینکه سهمیه‌های مالیاتی از بین برده شد، قدم دوم، تقلیل سطح تعرفه‌های گمرکی است. به طور همزمان، تنوع نرخهای تعرفه بین محصولات مختلف نیز باید تقلیل داده شود زیرا این امر منشاء عمده تحریف قیمتهاست. تعرفه‌ها را نباید تماماً از بین برد اما باید آنها را در سطح پائینی نگهداشت.

در جایی که تعرفه‌ها همچنان وجود دارند باید انگیزه صادرات نیز ایجاد شود تا تبعیض علیه صادرات را که به طور ضمنی توسط تعرفه‌ها صورت گرفته است، جبران کند. هدف در اینجا بی طرفی است به این معنی که محرک‌هایی که شرکتها با آن رو به رو می‌شوند، خواه آنها برای بازار آزاد تولید کنند، خواه برای صادرات و همچنین چه کفش تولید کنند و چه اتومبیل، باید کم و بیش مشابه باشند. این نظر مبتنی بر این فرض نولیبرالهاست که قیمت‌های بازار آزاد، کارآترین عامل در تخصیص منابع هستند. به عنوان مثال وقتی که قیمتها، توسط تعرفه‌های حمایتی، تحریف می‌شود پس باید این تحریف در مورد تمام قیمتها به طوریکسان اعمال شود.

۳- ۲- ۶- نرخ واقع بینانه برابری ارز

نهایتاً، جهتگیری رو به خارج، مستلزم نرخ واقع بینانه برابری است. از آنجایی که

سیاستهای رو به داخل، اغلب اوقات با یک نرخ ارز بیش از حد قیمت گذاری شده^۱ همراه هستند، کاهش نرخ ارز معمولاً یک قسمت ضروری از کل «محموله» است. استدلال بر این اساس صورت می‌گیرد که جهتگیری رو به خارج، مستلزم این است که یک اقتصاد در سطح بین‌المللی قادر به رقابت باشد. یک نرخ ارز بیش از حد قیمت گذاری شده که واردات را ارزاتر می‌کند در عین حال صادرات را نیز نسبت به قیمت‌های بازار جهانی گرانتر می‌کند. بنابراین کاهش نرخ ارز جهت افزایش قدرت رقابت صادرات، ضروری به نظر می‌آید.

۳-۶- کاهش نقش دولت

سومین مسیر عمدهٔ تعدیل ساختاری، کاهش نقش دولت در اقتصاد است.

۱-۳-۶- خصوصی سازی

یک عنصر مهم این سیاست، خصوصی کردن بنگاه‌های اقتصادی تحت مالکیت دولت است. این سیاست در سالهای اخیر در تعدادی از کشورها به سرعت پیش رفته است. دولتها که زیر فشار پرداخت بهرهٔ بدهیهای خارجی خود، و همچنین تحت تأثیر فشارهای صندوق بین‌المللی پول، دیگر دچار تزلزل شده بودند شرکتهای دولتی را به منظور جمع آوری وجوه اضافی و یا کاهش مصرف منابع مالیتهٔ عمومی توسط شرکتهای زیان‌آور، به فروش رساندند. برای مثال در مکزیک، تعداد شرکتهای دولتی از ۱۱۰۰ در سال ۱۹۸۲ به ۳۵۰ در سال ۱۹۹۰ تقلیل داده شد. بعضی از آنها مثل شرکت هواپیمایی زیان‌آور مکزیکوایر، به شرکتهای خصوصی سودآور تبدیل شده‌اند. فرآیند خصوصی سازی مشابهی در سال ۱۹۹۱ به وسیلهٔ دولت فرناندو کالر^۲ در برزیل آغاز شد.

۲-۳-۶- تقلیل هزینه‌های دولت

دومین جنبهٔ کاهش نقش دولت، تقلیل هزینه‌های دولت بوده است. این امر اغلب از طریق کاهش اشتغال بخش دولتی و محدود کردن دستمزد کارکنان دولت صورت می‌گیرد. این تقلیلها، با هدف کاهش کسری بودجهٔ دولت و پایین آوردن تورم انجام می‌شود. این اقدام

مکمل سیاستهای کاهش مداخله دولت در بازار و تقلیل سوبسیدها به منظور تصحیح قیمتهاست.

به نظر نو-لیبرالها دولت باید خود را به همان حوزه‌هایی که بخصوص در آن به خوبی مجهز است محدود سازد و بقیه امور را به بازار واگذارد. دولت باید مسئول تثبیت مقررات روشن و بی طرف و منصفانه «بازی»^۱ باشد که در محدوده آن بازارها بتوانند عمل کنند. دولت همچنین باید تدارک بعضی از تسهیلات زیر بنایی مثل حمل و نقل، ارتباطات، نیرو و آموزش و پرورش را تضمین کند. اگر چه همیشه مستقیماً خود، این تسهیلات را فراهم نسازد.



فهرست منابع

- Amsden , A. (1989) **Asia's Next Giant . south Korea and Late Industrialization.**
Oxford University press , New york and Oxford.
- Evans , p . (1979) **Dependent Development : The Alliance of Multinational, State
and Local Capital in Brazil.** Princeton university Press, New Jersey .
- Hirschman , A.(1981) "The Rise and Decline of Development economics," in
Gexxsovitz , M., Diazaleyandro, C., Ranis , G. Rosenizweig , M.R.(eds).
The Theory and Experience of Economic Development. Allen and unwin ,
London.
- Lal , D. (1983) **The Poverty of Development Economics, Institute of economic
affairs.** Hobart paper- Back 16 , London.
- Little , I.M.D. (1982) **Economic Development: Theory , Policy and International
Relations.** Basic Books, New york.
- Meier , G. (1984) **Emerging from Poverty : The Economics That Really Matters.**
oxford university press , oxford.
- Rostow , W.W. (1960) **The stages of Economic Growth : A Non - Communist
Manifesto.** Cambridge univesity press.
- Seers , D. (1963) "The Limitations of The Special Case", **Bulletin of The oxford
Institute of Economics and statistics, 25(2).**
- Sheahan , J. (1987) **Patterns of Development in Latin America : Poverty, Repression
and Economic Strategy.** Princeton university Press, New Jersey.
- Tyler , W. G. (1981) **The Brazillian Industrial Economy.** Lexington Books ,
Lexington , Mass.

World Bank. (1983) **World Development Report 1983**. oxford university press,
oxford.

World Bank. (1987) **World Development Report 1987**. oxford university press,
oxford.

World Bank. (1988) **World Development Report 1988**. oxford university Press,
oxford.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی